



گفتگوی ویژه حقوق خوان با دکتر طاهر حبیب زاده

تنها دارنده دکتری حقوق تجارت الکترونیک در ایران

دکتر حبیب زاده: خود را موفق نمی دانم

تاریخ انتشار: آذر ۱۳۹۴

دکتر **طاهر حبیب زاده** دوران کارشناسی ارشد و دکترایش را در دانشگاه های انگلستان گذرانده است. موفق به اخذ فوق لیسانس حقوق تجارت بین الملل و درجه دکتری حقوق فناوری اطلاعات با تکیه بر حقوق تجارت الکترونیکی از دانشگاه منچستر انگلستان شده اند. سپس، در دانشگاه منچستر تدریس را تجربه کرده و برای تحقیق و پژوهش به چند دانشگاه بزرگ دنیا، از جمله دانشگاه هاروارد آمریکا، سفر کرده اند. کتاب حقوق فناوری اطلاعات ایشان، برگزیده جایزه کتاب سال دانشجویی و نیز برگزیده ششمین جشنواره بین المللی فارابی در سال ۱۳۹۱ شده است.

اختصاصی حقوق خوان؛ حسام الدین داورزنی: به نام خدا. سلام. امروز می خواهیم رمزگشایی کنیم و به رموز موفقیت یکی از اساتید جوان رشته حقوق که دکترای حقوق فناوری اطلاعات از دانشگاه منچستر انگلستان دارند، پی ببریم.

آقای طاهر حبیب زاده در ۴ بهمن ماه سال ۱۳۶۲ در شهر سراب به دنیا آمدند. لیسانس حقوق را از دانشگاه علوم قضایی گرفته و برای ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد به انگلستان سفر کردند. ایشان موفق به اخذ فوق لیسانس حقوق تجارت بین الملل و درجه دکتری حقوق فناوری اطلاعات با تکیه بر حقوق تجارت الکترونیکی از دانشگاه منچستر انگلستان شدند. سپس، در دانشگاه منچستر تدریس را تجربه کرده و برای تحقیق و پژوهش به چند کشور، من جمله آمریکا، سفر می کنند. در سال ۱۳۹۱ مجموعه ای کتبی تحت عنوان «حقوق فناوری اطلاعات» منتشر می کنند که برگزیده جشنواره بین المللی فارابی شده و مورد تقدیر و تشویق رئیس جمهور وقت قرار می گیرد و کتاب سال دانشجویی نیز انتخاب می شود.

ایشان در ادامه به ایران باز گشته و عضو هیئت علمی پژوهشکده سیاست گذاری علم و فناوری و صنعت دانشگاه صنعتی شریف می شوند و از جمله در دانشگاه های تهران و علم و صنعت و علوم قضایی نیز به تدریس می پردازند؛ و با این همه، در پایان خود را موفق نمی دانند! **دکتر حبیب زاده** برای رسیدن به هدف خود از موانع متعددی عبور کردند و چنانکه در مصاحبه خود اشاره کرده اند، تنها تکیه گاه خود در این مسیر را خدا می دانند. اینک این شما و این صحبت های شیرین و شنیدنی دکتر حبیب زاده.

حقوق خوان: آقای دکتر! وقتی به زندگی نامه شما نگاه می کنیم، با هجده ای از سوالات در ذهن مواجه می شویم که حول یک سؤال اصلی شکل می گیرد: چطور می شود به این موفقیت ها دست پیدا کرد؟ برای اینکه به این سؤال برسیم، از دوران دبیرستان شما آغاز کنم که چه شد رشته حقوق را برای تحصیل انتخاب کردید؟

دکتر حبیب زاده: بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين. من اولاً بايد تشكر كنم از اينكه قابل دانستيد با بنده مصاحبه كنيد. حقيقتش زياد هم راضي به مصاحبه نيستم، به خاطر اينكه حرفي براي گفتن ندارم كه مصاحبه بكنم. نکته دوم اينكه شما از نظر خودتان كه براي بنده هم محترم هست، چند كليدواژه به كار برديد، از جمله اينكه «شرط يا عنصر اصلي موفقيت شما»؛ من خودم تعريف خاصي از موفقيت دارم كه اگر اين تعريف را عرض بكنم، آخرش خواهيم ديد كه من آدم موفقي نيستم و خيلي هم دوست دارم كه در عنوان مصاحبه من همين بيايد: «من موفق نيستم»!

حقوق خوان: آقای دکتر! نحوه ورود شما به رشته حقوق چگونه بود؟

دکتر حبیب زاده: ببينيد، من ورودم به فضاي رشته هاي علوم انساني و حقوق، يك «اتفاق» بود. من دانش آموز رشته رياضي فيزيك بودم و در دبیرستان، تقريباً هميشه شاگرد اول بودم. در دوره پيش دانشگاهي هم همين طور بود و رتبه قابل قبولي در كنكور رشته رياضي فيزيك كسب كردم و وارد رشته «مراقبت پرواز» در دانشكده هواپيمايي كشوري شدم. من از كودكي به خلباني و پرواز و از اين قبيل علاقه داشتم. اسباب بازي هايي هم كه درست مي كردم، همه اسباب بازي هاي هواپيما و اين طور چيزها بود كه به آنها علاقمند بودم. به خاطر همين هم بود كه رفته بودم و رشته رياضي فيزيك مي خواندم. در نوع خودش، در رشته رياضي موفقي هم بودم. به رشته اي هم كه در دانشكده هواپيمايي وارد شدم، علاقمند بودم، چون به پرواز علاقه داشتم.

خب، **چه شد كه وارد رشته حقوق شدم؟** سال ۱۳۸۱ بود و يكي از دوستان با واسطه ام، از دانشجویان دانشگاه علوم قضايي بود. من در هنگام انتخاب رشته ايشان را ديدم و ايشان گفت حالا دانشگاه علوم قضايي را هم بزن (البته آن موقع دانشكده بود و بعدها توسعه پيدا كرد و شد دانشگاه) و من به توصيه ايشان، خيلي «اتفاقي» دانشكده علوم قضايي را انتخاب كردم و اصلاً هيچ حسابي هم روي آن باز نكردم. وقتي هم كه نتايج آمد و ما را دعوت به گزينش كردند، باز «اتفاقي» به دنبال گزينش و... آمدم. خب، يك روز مصاحبه بود و يك روز هم آزمون كتبي بود تا روزي كه نتايج اعلام شد. وقتي كه نتايج اعلام شد بنده هم جزو پذيرفته شدگان اين رشته قرار گرفتم و بين اين دانشگاه و دانشگاه هواپيمايي مخير شدم. بقيه اين داستان هم باز «اتفاق» بود، به اين ترتيب كه من آن قدرها به قضاوت علاقمند نبودم، ولي پدرم كه يك فرد مذهبي است، توصيه كرد كه قضاوت شأن خوبي در دين اسلام دارد و پيشنهادهش اين بود كه من به دانشگاه علوم قضايي بيايم و درس بخوانم و به كار قضاوت مشغول شوم. شايد بيشتر توصيه پدرم محرک من شد و من از رشته اي كه سال ها در ذهن خودم با آن زندگي كرده بودم دست كشيدم و به دانشگاه علوم قضايي آمدم و شروع كردم. حقيقتش، اوایل ترم اول، يك مقدار از درس ها زده شدم. به خاطر اينكه من هميشه عادت كرده بودم به حل مسأله رياضي و فيزيك و يك دفعه با حجم كتاب هايي رو به رو شدم كه آن اوایل بيشتر به ديد حفظي به آنها نگاه مي كردم، نه تحليلي. به هر حال، درست است كه بخشي از حقوق مطالب حفظي است و شما بايد مطلبي را

حفظ کنید، اما من همیشه می‌گویم، بخش عمده حقوق مثل ریاضی است. باید قواعد را خوب یاد بگیری تا در چالش با مسائل بتوانی آن‌ها را خوب تحلیل کنی.

آمدیم و بالاخره از نیمسال دوم (بهمن) ۱۳۸۱ شروع به خواندن کردیم. من بر حسب اتفاق در ترم اول معدل ۱۹.۵۹ را کسب کردم و در بین هم‌ورودی‌های خودم شاگرد اول شدم و در همان دانشگاه علوم قضایی مورد تقدیر آقای آیت الله هاشمی شاهرودی که رئیس وقت قوه قضاییه بود واقع شدم. نتیجه خوبی که من در ترم اول گرفتم، به من شوق و انگیزه بیشتری داد که حالا که به این رشته آمدم و بر خلاف تصور قبلی، دارم نتایج خوبی هم می‌گیرم، پله پله به این رشته علاقه‌مند شدم.

حقوق خوان: چه شد که به رفتن به خارج از کشور علاقمند شدید و چه موقع برای این کار به صورت جدی تصمیم گرفتید؟

دکتر حبیب زاده: چون از اساتید شنیده بودم که مهد حقوق ما کشورهای خارجی و به خصوص فرانسه است و ما هم دانشجوی ترم یک و دو بودیم و طبیعتاً همه چیز را زود باور می‌کردیم و روی ما اثر روانی داشت، از همان سال دوم و ترم سوم من علاقمند شدم که در خارج از کشور ادامه تحصیل دهم. یعنی این یک حادثه «اتفاقی» نبود که بعد از اتمام لیسانس یک شبه تصمیم بگیرم که به خارج بروم. بلکه از همان ترم‌های دوم و سوم این ایده در ذهن من بود و به خاطر همین بود که کلاس‌های زبان می‌رفتم. اوایل کلاس‌های زبان انگلیسی و فرانسه را با هم می‌رفتم. یعنی وقتی کلاس ما ساعت ۵ و ۶ تمام می‌شد، بنده گاهی ساعت ۹ و ۱۰ از کلاس‌های زبان آزاد به خوابگاهمان می‌آمدم؛ یعنی یک کار خیلی فشرده انجام می‌دادم. حال، **چرا زبان‌های فرانسه و انگلیسی را هم‌زمان می‌خواندم؟** به خاطر اینکه می‌گفتم اگر یک موقع فرانسه رفتم، فرانسه بلد باشم و اگر به کشوری انگلیسی زبان رفتم، انگلیسی بدانم. ولی وقتی رفتم جلوتر، به دو دلیل زبان فرانسه را کنار گذاشتم. یک دلیلش این بود که دیدم من به فرانسه برو نیستم، به خاطر اینکه علاقه داشتم به حوزه‌های جدیدی از حقوق تجارت وارد شوم و لذا بیشتر ترجیح دادم در کشوری مثل انگلستان که کشوری سرمایه داری است، ادامه تحصیل بدهم. همچنین نظام حقوقی انگلستان یک نظام متفاوتی از ما هست. چون ما نظام حقوقی Civil Law یا نوشته مثل فرانسه هستیم، به خاطر همین دوست داشتم که یک نظامی که متفاوت با ما فکر می‌کند و منبع حقوقش با ما فرق می‌کند را تجربه کنم، که خب انگلستان سرچشمه Common Law به حساب می‌آید. دیدم که من باید به انگلستان بروم و به خاطر همین بعد از ۵، ۶ ماه زبان فرانسه را کنار گذاشتم و به دنبال زبان انگلیسی رفتم و تا حدودی خودم را بالا آوردم که در سطح خودش قابل قبول هم بود.

حقوق خوان: آیا شخص خاصی بود که حرفش در شما تأثیر ویژه‌ای گذاشته باشد؟

دکتر حبیب زاده: نکته‌ای که به من ایده‌های بزرگی داد این بود که من همیشه دوست دارم آثار آدم‌های بزرگ را بخوانم و حرف‌های آدم‌های بزرگ را بشنوم. به نظرم **حرف‌های آدم‌های کوچک، انسان را کوچک بار می‌آورد و حرف‌های آدم‌های بزرگ انسان را بزرگ بار می‌آورد.** اینجا به یاد می‌آید که از مرحوم شهریار، محمدحسین بهجت، شاعر «علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را» سوال کردند که چرا شما در عصر ما شاعر خوبی شدی؟ شهریار

می گوید به خاطر اینکه من همیشه شعرهای خوب می خوانم. مثلاً روی غزلیات حافظ تمرکز می کنم تا اینکه ببایم شعرهایی که در کتاب و مجله ها هر کسی می زند را بخوانم. چون که فضای شعری و روحی من را خراب می کند. من هم معتقد بودم که باید همیشه آثار آدم های بزرگ را خواند و از آدم های بزرگ حرف شنید و با آدم های بزرگ طرف مشورت شد. بهترین مشورتی که من داشتم و دارم، حرف خدا بود. شاید این اولین باری باشد که من دارم عرض می کنم و هیچ جای دیگری هم نگفتم. من از همان موقعی که وارد دانشگاه علوم قضایی شدم شروع کردم به حفظ قرآن و همیشه قرآن با من بوده، در خارج هم بوده، اینجا هم بوده، الآن هم که توفیق داریم در محضر قرآن هستیم، حفظ می کنیم، آموزش می دهیم، خودمان تفسیر می خوانیم و مثل نماز و واجبات که برای ما به صورت یومیه واجب است و همه انجام می دهیم، این هم یکی از برنامه ها و عادت هایی هست که خدا به من توفیق داده در محضر قرآن باشم، البته با صبغه حفظ قرآن. یک دور کامل تفسیر خواندم و در حاشیه قرآنم یادداشت کردم. حتی یادم هست در خارج هم که درس می خواندم، همیشه اول صبح قرآن می خواندم و بعد می رفتم دنبال کار تحقیقاتی خودم. به این مطلب اضافه کنم توجه به اهل بیت علیهم السلام، به ویژه محبت به حضرت اباعبدالله الحسین(ع)، که حقیقتاً تمام دارایی بنده است.

پس یکی از عوامل موفقیت به تعبیر شما – که البته خواهیم گفت که من موفق نیستم و چرا – این بود که من همیشه فکرم این بود که باید با آدم های بزرگ نشست، پس حرف بزرگترین وجودی که در عالم وجود دارد و آن هم خدای متعال هست را باید بشنویم و حرف او هم در قرآن آمده و در دسترس همه ما هست و متأسفانه همه هم از آن غافل هستیم.

حقوق خوان: غیر از بحث زبان، چه مقدماتی لازم بود و شما آماده کرده بودید؟

دکتر حبیب زاده: وقتی وارد علوم قضایی شدم و واقعا خوب درس خواندم و مقدماتش را فراهم کردم، انگیزه ای در وجود من پدید آمد که می توانم این کار را انجام بدهم. چون خیلی از مواقع، ما حرف ها و مشورت های خیلی ارزشمندی می شنویم، ولی یا توانمندی اش در ما وجود ندارد و یا فعلاً بسترش وجود ندارد و باید زحمت بکشیم تا بستر را آماده کنیم. ولی من احساس کردم که بسترش را دارم، به این خاطر که دانش حقوقی لیسانس را خوب خوانده بودم و دیدم که ارشد هم در کشور ما تکرار مکررات است و از آن طرف هم بستر مهم دیگر زبان انگلیسی بود که من دو سال فشرده به کلاس های زبان رفته بودم و زبانم را خوب کرده بودم و حداقل این جرأت را داشتم که به یک کشور انگلیسی زبان بروم و خودم را اداره کنم. تصورم این بود و بعد هم که رفتم دیدم که تصور دقیقی هم بود.

حقوق خوان: کمی هم از مشکلات مسیر و چگونگی فائق آمدن بر آنها بگویید.

دکتر حبیب زاده: حقیقتش در بخش های مقدماتی سفر من با مشکل مواجه شدم و آدم هایی که مشوق من واقع شدند قابل احصاء نیستند. ولی مهم ترین عامل تشویق من آشنایی با آقای دکتر حسین میرمحمدصادقی بود که در آن زمان رئیس دانشکده ما بودند و به مدت ۱۲ سال ایشان این سمت را برعهده داشتند. من از شخصیت ایشان که استاد دانشگاه حقوق بهشتی در حقوق جزا و مدیر گروه هستند و کتاب هایی که در حقوق جزا نوشته اند، خیلی تأثیر پذیرفتم.

شاید حدود ۲۵ استاد که من با آنها صحبت کردم و مشورت گرفتم عمدتاً مخالف بودند و حتی بعضی ها می گفتند شما چرا می روید پولتان را در جیب این انگلیسی ها می ریزید؟ می خواهید آخرش چه بشود؟ اما خب، آقای دکتر میرمحمدصادقی چون خودشان حدود ۱۰ سال در انگلستان تحصیل کرده بودند، از اساتید موفق حقوق و رئیس دانشگاه ما بودند و همیشه هم با استقبال و گرمی - حداقل با شخص بنده - برخورد کردند و به سؤالاتم جواب دادند و مشورت و راهنمایی و دلگرمی به من ارائه دادند. ایشان واقعاً یک سهم بسیار بزرگ و مهمی داشت در اینکه بنده به خارج بروم و حتی در آنجا هم که مسئله ای پیش می آمد با ایشان تماس - بیشتر به صورت ایمیلی - می گرفتم و در میان می گذاشتم و راهنمایی می گرفتم و این خیلی برای من تکیه گاه فکری و مشورتی مهمی بود که در موفقیتیم هم قطعاً تأثیر داشت و البته همین رشته حقوق فناوری اطلاعات هم که من در دوره دکتری واردش شدم به توصیه ایشان بود. ایشان فرمودند که بروید در حوزه های جدید مثل تجارت الکترونیک و فناوری اطلاعات و ... و بنده هم به این توصیه ایشان عمل کردم و الحمدلله نتیجه اش را هم الآن می بینم که حداقل یک فضای جدیدی هست و بنده می توانم در کشورمان یک خدمت مناسبی اگر توفیق داشته باشم انجام دهم.

حقوق خوان: پس برای هدفان برنامه ریزی بلندمدت داشتید...

دکتر حبیب زاده: مسئله اصلی ای که من می خواهم اینجا به آن اشاره کنم، این هست که همه چیز با برنامه نیست که شما بگویید «من از همین روز اول که در دوره لیسانس وارد دانشکده حقوق می شوم، می خواهم بروم فلان کشور خارجی و فلان رشته را بخوانم، پس از امروز شروع کنم مقدماتش را فراهم کردن» و موفق هم بشوید. در ۳۲ سال زندگی ام این تجربه را داشتم که برای تحقق خیلی از اتفاقات در زندگی ما باید راهی از عالم بالا باز شود. هیچ چیز در عالم اتفاقی و بی حساب و کتاب نیست. خیلی ها تلاش کردند به خارج بروند و نتوانستند بروند. شاید از بنده هم بیشتر وقت و انرژی گذاشتند و بهتر و قابلتر بودند و نتوانستند. خیلی ها رفتند خارج، ولی دست خالی برگشتند. خیلی ها رفتند خارج، آنجا ماندگار شدند. خیلی ها رفتند خارج، ولی کمتر توانستند حداقل به آن خواسته دلی خودشان برسند. Case های متعددی در خارج دیده ام. حدود ۵.۵ الی ۶ سال خارج بودم. تا اینکه دفاع کنم و همه کارهایم تمام شود حدود ۶ سال طول کشید. در این ۶ سال، آدمهای متعددی دیدم، از سابقه هایشان پرسیدم، از اهدافشان، از کارهایی که کردند و از میزان رضایتمندی شان، واقعا میزان رضایتمندی افراد در خارج کم بود، زیاد نبودند کسانی که آن قدر که بخواهند راضی باشند، رضایت داشته باشند. می گفتند حالا مسیری است که آمدم و بد هم نبود، ولی بالاخره آن چیزی که می خواستیم هم نبود. پس اینکه ما امروز می گوئیم یک کسی موفق هست یا موفق نیست - به تعبیری که نزد عموم جامعه وجود دارد - بخشی هم به راه هایی بستگی دارد که خدا باید برای انسان باز بکند. یعنی واقعاً دست خود آدم نیست و اینکه آن راه ها را هم خدا باز بکند، اتفاقی نیست. یعنی شما هم باید یک بنیه و بک گراند ذهنی، روحی و معنوی خوبی فراهم کرده باشید تا خدای متعال در آن لحظه ای که نیاز هست آن راه را برای شما باز کند.

حقوق خوان: به نظر شما چه وقت خدا راه را برای آدم باز می کند؟

دکتر حبیب زاده: نکته مهم برمی گردد به اینکه انسان واقعاً در تمام مراحل زندگی اش، از جمله بحث ما که تحصیل است، «اخلاص» داشته باشد. آدمی که اخلاص نداشته باشد، هیچوقت از عالم بالا تأیید نمی شود. آن جرعه های ذهنی

غیر نرمال، فوق العاده و خارق العاده به ذهنش خطور نمی کند. آن فقط مختص به عالم بالاست. باید از عالم بالا به شما اشاره شود و از همانجا هم تأیید شود. در فرمایشات حضرت علی(ع) داریم که وقتی یک فکر بزرگی به ذهنتان رسید، نگوئید من نمی توانم. آن فکر بزرگ از عالم بالا به ذهن شما الهام می شود و از همانجا هم تأیید می شود. این را من ضمیمه می کنم به داستانی که می خواستم کتابهایم را بنویسم. همان سه جلدی که برگزیده بخش جوان جشنواره بین المللی فارابی شد و همچنین به عنوان کتاب سال دانشجویی هم انتخاب شد. البته در حال حاضر ادامه اش را هم نوشته ام، و جلد ۴ آن برای چاپ آماده است و جلد ۵ را دارم رویش کار می کنم. یک مجموعه ای از حقوق فناوری اطلاعات را می خواهم تمام مباحثش را بحث کنم و یک مجموعه رفرنس درست کنم. البته با مطالعه تطبیقی این کار را انجام می دهم. من وقتی می خواستم بنویسم این سؤال من را درگیر کرده بود که آیا من می توانم بنویسم؟ آیا این توانایی را دارم؟ وقتی تازه فوق لیسانس و کارشناسی ارشد را تمام کرده بودم و یک هفته بود دوره دکتری را شروع کرده بودم. یعنی از ثبت نام یک هفته گذشته بود. همینطوری در خانه ام در انگلستان نشسته بودم، آمدم تلویزیون را باز کردم. ما از طریق ماهواره شبکه های ایرانی را می گرفتیم. معمولاً هم شبکه قرآن در خانه ما زیاد روشن بود. بعد دیدم که آیت الله جوادی آملی - حفظه الله - بر منبر نشسته اند و دارند تفسیر می گویند. گفتند حضرت علی(ع) می فرمایند، حرف ها و فکرهای بزرگ وقتی در ذهنتان خطور کرد و جرقه زد، نترسید، بروید جلو، از همانجایی که الهام می شود، از همانا هم شما را تأیید می کنند تا به نتیجه برسید. انگار اصلاً این فرمایش آقای جوادی از علی(ع) پاسخ آن چالش ذهنی من بود که چند روز درگیرش بودم. همین که تلویزیون را باز کردم، ایشان چنین گفتند. بعد، آنجا من این حرف را به فال نیک گرفتم که انگار این حرف را دارد به من می گوید و خدا واقعاً با اسباب دارد من را هدایت می کند. و از همان روز هم شروع کردم به نوشتن که الحمدلله توانستیم آن مجموعه را درست کنیم و الآن هم که در دانشگاه ها تدریس می کنم روی همان ها تدریس می کنم و منبع همان هاست. البته ممکن است که خود بنده هم در بعضی بخش هایش که الآن مطالعه کردم و جلوتر آمده ام، نظرم عوض شده است و در آن کتاب ها یک چیزی گفتم و الآن چیز دیگری می گویم. اما منبع کارم همان بود. می خواهم مجموعه این داستان را برگردانم به این نکته که ورود من به حقوق «اتفاقی» بود. و وقتی هم که وارد شدم، علاقمند شدنم هم «اتفاقی» بود. چون ترم یک نتیجه خوب گرفتم و آن من را علاقه مند کرد. اما خارج رفتنم «اتفاقی نبود». بسترسازی از قبل هم نقش داشت، اما قطعاً تأیید خدا بود.

حقوق خوان: آقای دکتر از دشواری های رفتن به خارج هم بگوئید...

دکتر حبیب زاده: جزئیات زیادی هست که شاید مجال نباشد اینجا بگویم. پدرم مخالف بود و حتی بعضی موقع ها که ناراحت می شد، می گفت اگر بروی خارج درس بخوانی، من از شناسنامه ام حذف می کنم. یعنی این قدر مصر بودند که من نروم. من اینجا به دلیل اینکه دانش آموخته دانشگاه علوم قضایی بودم، دستگاه قضایی باید خدمت می کردم و متعهد به خدمت بودم و اینها اجازه نمی دادند. مشکل نظام وظیفه داشتم. دو بار از ویزای سفارت انگلستان پشت سر هم Reject شدم. دیگر دفعه سوم ویزا گرفتن خیلی دشوار بود. ولی اینکه این فازها باز شد، خانواده ام راضی شوند، قوه قضاییه را بتوانم حلش بکنم، نظام وظیفه را بتوانم برای خروج از کشور حل کنم، وزارت علوم را حل کنم که آن هم داستان خودش را داشت چون من باید از طریق وزارت علوم اعزام می شدم. از آن طرف هم که بتوانم ویزا

بگیرم، همه عنایت خدا بود. من بستر سخت افزاری خیلی از مشکلات را فراهم کرده بودم، یعنی توانمندی خودم را از لحاظ زبانی و حقوقی و علمی تقویت کرده بودم و پذیرش هم گرفته بودم. ولی بخش‌های نرم افزاری و اداری اش را نمی‌توانستم انجام دهم و موانع متعدد بود. اینکه موانع باز شد، واقعاً یک عنایت خاص خدا بود. یک داستان خیلی روشنی هم پشتش هست که من نمی‌خواهم آن را ذکر کنم، چون ممکن است سوء استفاده شود و بعضی‌ها فکر کنند که ما از آن جریان استفاده ابزاری کردیم. من آن را اینجا ذکر نمی‌کنم. واقعاً از لطف های خدا بود که همه این مسیر در ظرف یک هفته باز شد. هم بحث قوه، هم خروج از کشور، هم وزارت علوم، هم رضایت خانواده ام و هم اینکه ویزا بگیرم از انگلستان، در حدی که یک هفته پس از اتفاق برای من این بحث روشن شد.

حقوق خوان: آقای دکتر، اگر ممکن است مختصر از آن جریانی که نمی‌خواهید بگویید را بگویید!

دکتر حبیبزاده: حالا من یک شمه خیلی کوچک و گذرای را می‌گویم. من مقام معظم رهبری را تا آن روز ندیده بودم. بعد که این مشکلات به وجود آمده بود، من ایشان را در خواب دیدم. به ایشان عرض کردم که می‌خواهم به نظام و جامعه حقوقی کشور خدمت کنم، ولی این همه مانع جلوی راه من هست. از جمله پدرم مخالف است. در خواب اینها را به ایشان می‌گفتم. به ایشان می‌گفتم من این بسترسازی‌ها را کرده‌ام و ایشان هم تشویق می‌کردند که آفرین کار خوبی کردی. آخرش که رسیدم به اینکه من می‌خواهم بروم خارج از کشور و نمی‌توانم و موارد زیادی سر راهم مانع است؛ ایشان گفتند شما بروید، شما موفق خواهید شد. گفتم پدرم راضی نیست. چون پدرم خیلی برایم مهم بود. گفتند دعا می‌کنیم آن هم حل می‌شود. از خواب که بیدار شدم، یک هفته طول نکشید که همه موانع به لطف خدا برداشته شد. در خارج هم که همیشه مشکلی برایم پیش می‌آمد یاد این خواب می‌افتادم. که بالأخره ولی محترم فقیه فرمودند شما بروید، شما موفق خواهید شد. این همیشه برای من در چالش‌هایم بسیار انگیزه بخش بود. به ویژه اینکه یک روزی در سه، چهار ماه اول، واقعاً به مشکلات عجیب و غریبی در خارج برخوردم. گفتم چه کنم؟ آمدم در وبسایت ایشان بخش استفتائات یک نامه‌ای به ایشان نوشتم. چیزی که اصلاً مرسوم نیست. با کمال تعجب دو، سه روز بعد من دستخط خود ایشان را دریافت کردم و در وبسایتم هم گذاشتم که ایشان ۴، ۵ سطر برای بنده با دستخط مبارک خودشان نوشته بودند که شما باید این کارها را بکنید. این نامه را که گرفتم، اصلاً انگار یک انرژی مضاعف، بلکه هزار برابر به من تزریق شد که یک شخصیتی در این جایگاه به نامه یک دانشجو از مجرای غیرمعمول «بخش ارسال استفتائات» بیاید پاسخ بدهد. این خب، خیلی مسئله مهمی بود. من این نامه ایشان را قاب کرده بودم و توی اتاقم گذاشته بودم و همیشه که خسته می‌شدم این نامه را باز می‌خواندم و واقعا انگیزه می‌گرفتم.

بسم الله

شما جرح هستید، یعنی از ترنای جسم و مضی روح برخوردارید
این در واقع برای عروج معنوی، همه چیز محسوب می‌شود. آن
قدربنده. رهبر کار، خدای برزید و تواتر قرآن با تدبیر
نامند و نصیر، انیز با خوب در خنجر همراه کنید بدست و رفیق تاه از خنده
منت می‌بینم عیدین

می‌خواهم عرض بکنم که **خواندن مهم نیست. همه می‌خوانند.** نتیجه گرفتن با خود آدم نیست. اتفاقات غیرمنتظره پیش می‌آید. یک موقع می‌شود که آدم نزدیکترین فردش مثلاً پدر، مادر فوت می‌کند. شما مجبور هستید برای اداره زندگی بازمانده‌ها از خارج دل بکنی، ترک تحصیل بکنی و بیایی اینجا. یا خیلی شرایطی که پیش می‌آید. مشکل مالی می‌خوری نمی‌توانی ادامه بدهی. یا آنجا می‌روی مشکلات خاصی برای خود یا خانواده ات درست می‌شود، نمی‌توانی در آن کشور بمانی. مشکل سیاسی به وجود می‌آید. پس **موفقیت، مجموعه‌ای از عوامل هست که شاید یک بخش در ید ماست.** پس اینکه می‌گویید من یک آدم موفق بودم، تنها عامل این موفقیت، خودم نبودم. مجموعه‌ای از عوامل بوده که خدا لطف کرده بود.

حقوق خوان: آقای دکتر، از دشواری‌های تحصیل در خارج بگویید...

دکتر حبیبزاده: تحصیل در خارج هم واقعا دشواری‌های خاص خودش را دارد. بعضی‌ها فکر می‌کنند که از اینجا که دل کردند و سوار هواپیما شدند و رفتند خارج، همه چیز حل شده هست، اصلاً اینطور نیست. تازه می‌روی در یک فضای جدید، فرهنگ جدید، زبان جدید، معاملات و معاشرت جدید، نظام حقوقی جدید، منابع حقوقی که هیچوقت آنها را نخوانده‌ای و تازه می‌خواهی در آن سیستم بنشینی درس بخوانی. طبیعتاً دشواری‌های خاص خودش را دارد. تنها هستی، طرف مشورت کم است. آنهايي هم که با تو در تعامل بودند، نمی‌توانند به شما مشورت دهند چون فضا را تجربه نکردند. غربت هم که جای خودش را دارد. همه اینها دست به دست هم می‌دهند که شما با مشکلاتی بیش از آنچه در داخل کشور با آنها مواجه هستید، مواجه شوید و کار را برای شما راحت نمی‌کند. الحمدلله، در هر صورت، ما آن فضا را توانستیم در حد مقبول - که ارزیابی خودم هست - طی بکنیم. بعدش هم که تمام شد بلافاصله آمدیم در کشورمان و الآن هم در دانشگاه‌های مختلف - اگر بتوانیم توفیق داشته باشیم - می‌رویم سر کلاس و با آن مقدار ناچیزی که یاد گرفته‌ایم، به دوستان خدمت می‌کنیم. چه امیدوار هم هستیم که در ادامه این مسیر، عمری باقی باشد که ما بتوانیم با تحقیقات خیلی ارزنده تر و قوی تر - مخصوصاً در حوزه حقوق آی تی که من کار می‌کنم - بتوانیم یک کمک خیلی مختصر و کوچکی به نظام حقوقی کشورمان بکنیم.

حقوق خوان: آقای دکتر! من می‌خواهم دوباره برگردم به دوران لیسانس شما. خب، شما گفتید که اتفاقی وارد حقوق شدید، اتفاقی علاقمند شدید، اما رفتنتان به خارج اتفاقی نبود. از روند Apply کردنتان می‌خواهم سؤال کنم برای دانشجویانی که حالا علاقمندند برای ادامه تحصیل در خارج. چه شد که اصلاً دانشگاه منچستر را انتخاب کردید؟ چه نکات بارزی داشت؟ اگر می‌شود توضیحاتی بفرمایید.

دکتر حبیبزاده: ببینید، من اولین بار که می‌خواستم اپلای کنم، طریق اپلای کردن را خودم بلد نبودم و ترم ۵ و ۶ بودم که به این فکر افتادم که دیگر ۲ ترم دیگر مانده تا تمام کنم، از الآن باید اقدام بکنم. رفتم یک مؤسسه اعزام به خارج و آنجا پول دادم، برایم اپلای انجام دادند و اتفاقاً اولین بار از دانشگاه منچستر اپلای کردند، و این پیشنهاد خود مؤسسه بود و من شناخت خاصی روی دانشگاه‌ها نداشتم. وقتی که ایشان اپلای کرد، به من Offer هم دادند؛ یعنی پذیرش شدم. البته من عرض بکنم که بنده از مقطع ارشد و دکتری دوتایش را با هم رفتم. من لیسانس علوم قضایی را

خواندم و برای ارشد و دکتری رفتم انگلستان از دانشگاه منچستر پذیرش گرفتم. خب، باید البته مقدمات را فراهم می کردم. ولی مطلب این هست که وقتی این مؤسسه اپلای را برای من انجام داد، من طریقه اپلای کردن را یاد گرفتم و دیدم چیز خاصی نیست. به وبسایت دانشگاه موردنظر تان می روید و آنجا بخش Admission یا پذیرش دارد. آنجا وارد می شوید و مراحل اپلای را که توضیح داده، طی می کنید، مدارک را آپلود می کنید و آخرش هم منتظر جواب دانشگاه می مانید. دیدم که کار خیلی دشواری نیست. لذا آمدم به ۷ دانشگاه دیگر هم خودم اپلای کردم. از دانشگاه لندن UCL که یکی از دانشگاه های مهم در لندن و رنکینگ جهانی هست بگیرید تا دانشگاه های ناتینگهام، بیرمنگام، شفیلد و لیورپول و خود منچستر که اپلای کرده بودم، از همه اینها خوشبختانه آفر گرفتم و الان همه آفرهایش را یادگار دارم. گفتم یک موقع یک دانشگاهی نتوانستم بروم، لاقلاً آن یکی دانشگاه ها آپشنم باز باشد. این به خاطر این بود که چند دانشگاه اپلای کردم.

حقوق خوان: از همه دانشگاه ها هم شما اکسپت شدید، درست است؟

دکتر حبیب زاده: از همه این دانشگاه ها اکسپت شدم.

حقوق خوان: چه چیزی در رزومه تان داشتید؟

دکتر حبیب زاده: ببینید برای مقطع کارشناسی به ارشد، رزومه همان معدل شماست و آنها از شما ترجمه رسمی ریزنمرات تان را می خواهند. شما فرض کنید ۱۴۴ واحد درس خواندید، فلان درس و فلان نمره، آنها را شما به انگلیسی ترجمه می کنید. ترجمه رسمی باید انجام شود. بعد می فرستید به آن دانشگاه و آن دانشگاه بر اساس رزومه ریزنمرات، شما را پذیرش می کند. چون دانشجوی کارشناسی طبیعتاً مقاله ISI ندارد. ولی ارشد و دکتری داستان خودش را دارد. در همه کشورها هم همینطور هست. که من خب، معدل کارشناسی ام ۱۸.۳۴ بود و معدل الف و خیلی بالایی در دانشگاه های خود ما بود. خب آنجا هم «خیلی خوب» ارزیابی می شد و لهذا توانستیم از همه دانشگاه ها آفر بگیرم.

حقوق خوان: برای دانشجویان ارشد و دکتری هم توضیح می دهید؟

حبیب زاده: خواهم داد. به خاطر آن مشکلات اداری که به وجود آمده بود در کشور، من سه ماه دیرتر به انگلستان رفتم. یعنی کورس که مهر شروع می شد، من آذر رفتم. دقیقاً ۲۲ یا ۲۳ آذر رفتم. کورس ارشد شروع شده بود. لذا تا مهر سال بعد باید آنجا معطل می ماندم. چون به کشور نمی توانستم برگردم. به خاطر اینکه از نظر وزارت علوم، باید آنجا دانشجوی می بودم تا بتوانم بیایم. چون اگر همانجا به کشور برمی گشتم تا بعد دوباره بروم به مشکل نظام وظیفه برمی خوردم. لذا مجبور بودم ۸ ماه در آن کشور بمانم و پول هزینه بکنم. چون با هزینه شخصی رفته بودم و تا آخرش هم ما با هزینه شخصی ماندیم عملاً. در این مدت برای اینکه زمان را از دست ندهم، شروع کردم به کلاسهای زبان ثبت نام کردن در خود لندن. چون اول به لندن رفته بودم و در نظر داشتم دانشگاه UCL مقطع فوق لیسانس را بخوانم، شروع کردم زبان خواندن. زبان را خواندم و خوشش کردم. بعد یک مدت هم در دانشگاه لندن UCL به دوره های Writing رفتم، چون ما در مقطع فوق لیسانس باید بتوانیم بنویسیم. مثلاً برای اینکه سر جلسه امتحان می خواهیم برویم باید بتوانیم به سؤال ها پاسخ بدهیم. باید نوشته هایمان قوی باشد. آن وقت بود که دیدم علیرغم

اینکه در تهران خوانده بودم، خیلی لازم است که زبان کار کنم. شروع کردم تا می‌توانستم زبان را مطالعه کردم. ۶ ماه مؤسسه رفتم. ۲ ماه هم رفتم خود دانشگاه لندن. و زبانم را خیلی خوب کردم. یعنی با اعتماد به نفس می‌توانستم بروم سر کلاس فوق لیسانس بنشینم. اما همان‌طور که عرض کردم، آن موقع در لندن بودم و از خود UCL هم آفر داشتم. مشکلم این بود که من دیدم زندگی ام در لندن هم زمان بر هست. مثل تهران ترافیک است. مثلاً یک ساعت طول می‌کشد که بروی دانشگاه و یک ساعت هم برگردی. هزینه‌های زندگی و شهریه‌ها به شدت بالاست. از آن طرف هم من ۸ ماه ماندم و یک مقدار از بودجه مالی ام را صرف کردم تا آن ۸ ماه را تحمل کنم، چون Course را از دست داده بودم. دیدم که از نظر مالی و زمانی لندن برای من OK نیست و استفاده ندارد. لذا بین شهرهایی که مانده بود منچستر را از همه بیشتر پسندیدم. البته شهرهای دیگر هم رفتم دیدم و سر زدم و منچستر را بیشتر پسندیدم. برای مقطع ارشد رفتم منچستر و با نمرات خیلی خوبی هم با لطف خدا معدل "Merit" یعنی شایسته گرفتم و فوق لیسانس را تمام کردم.

می‌خواستم هم‌زمان با آخر دوره فوق لیسانس برای دکتری اقدام کنم. خب دوره دکتری با دوره ارشد خیلی فرق دارد. فرقی این است که شما نمی‌توانی بگویی من می‌خواهم فلان دانشگاه درس بخوانم. چون در دوره دکتری شما تز انجام می‌دهید، باید شما استادی پیدا کنید که در حوزه‌ای که شما علاقه دارید شما را قبول بکند. لذا شما به وبسایت دانشگاه‌های مختلف می‌روید. قسمت Staff Academic یعنی کارمندان آکادمیک که همان اساتیدش می‌شود، رزومه اساتید را می‌بینید و مثلاً می‌بینید آقای جانانان در حوزه حقوق قراردادهاست ولی من می‌خواهم در حوزه نفت یا آی تی کار بکنم و این به درد من نمی‌خورد. ای بسا شما بهترین دانشگاه‌ها را بروید و نگاه کنید و ببینید استادی که به درد شما می‌خورد در آن دانشگاه نیست. پس شما آنجا نمی‌توانید بروید. چون یک کسی باید شما را Supervise بکند. به عبارتی استاد راهنمای شما باشد. من دیدم کلاً در بریتانیا، یعنی اسکاتلند و انگلستان و ولز و ایرلند، سه تا استاد هست که در حوزه آی تی می‌تواند با من کار کنند. یکی دانشگاه ادینبورو بود در اسکاتلند. چون اسکاتلند کمی دورتر بود و فضایش برایم دلچسب نبود، رفتم. یکی دانشگاه کوئین مری در لندن بود که اتفاقاً استادش خیلی مایل بود بروم با او کار کنم. یکی‌اش هم دانشگاه منچستر بود. من بین انتخاب کوئین مری در لندن و دانشگاه خودمان ماندم. اما دیدم که در منچستر یک سال زندگی کردم و با همه مسائل آشنا هستم و دیگر انرژی خاصی برایم نمانده که بروم در محیطی که - درست است قبلاً زندگی کردم - ناآشنا هستم و دوباره در آن شلوغی و اینها بیفتم. روحیه ام به یک جای ساکت عادت کرده بود. از طرفی در منچستر هزینه‌ها کمتر هست و لازم نیست هزینه بیشتری کنم. از آن طرف چون فوق لیسانس آنجا بودم و نمره‌های خوبی گرفته بودم، برای شهریه دکتری هم یک تخفیف ۲۵، ۳۰ درصدی به عنوان پاداش وفاداری به این دانشگاه به من می‌دادند. فی المجموع در نظر گرفتم و استاد هم دیدم استاد قدری هست. آقای پروفیسور گرنت هاوولز (Geraint Howells) رئیس دانشکده حقوق دانشگاه منچستر هم بود. آدم خیلی Nice، خوب، مؤدب و باسوادی بود و کتابش کتاب سال اروپا شده بود. همه این مجموعه‌ها من را جذب کرد که من نروم لندن که صرفاً در مدرک بنویسند دانشگاه لندن. اینها مهم نیست. به خاطر این مهم نیست که در دنیا نگاه نمی‌کنند شما کجا بودید و بر خلاف ایران در درجات بعدی اهمیت قرار دارد. بلکه می‌گویند که چه بوده اید؟ با چه کسی گذرانده اید؟ ممکن است بروید در سر قلّه کوه یا روستایی یک کالچی پیدا کنید که پروفیسور فلان آنجا نشسته

است. وقتی اسم آن آدم را ببرید، اعتبار برایتان می‌آید. ولو اینکه شما یک جای ناشناخته‌ای بودید. ذهنیت‌ها با کشور ما یک مقدار متفاوت هست. در هر صورت، ماندم در منچستر. البته شرایط دیگری هم حاکم بود. در منچستر جوّ مذهبی خوب بود. دوستان ایرانی که آنجا بودند، تیم هیئتی با هم داشتیم. دوست داشتیم دور هم باشیم و برای همدیگر Support باشیم. همیشه هر هفته هم را بنیم و راحت برویم و بیاییم با هم و یک رابطه صمیمی داشته باشیم. چون دوره دکتری ۴ سال Research است. یعنی اگر یک فضای تنوع نباشد، صمیمیت نباشد، گرمی نباشد، خیلی غربت را احساس بکنی، ممکن است که واقعا برای خسته کننده باشد. و خب بالاخره، من خانم همراهم بود و نظر ایشان هم مهم بود که در منچستر از لندن راحت‌تر بود. اینها هم برای من مهم بود. مخصوصاً اینکه وقتی من خواستم دکتری را شروع بکنم، خدا به من یک فرزند داد. بعد دیدم دیگر حالا یک فرزند هم دارم، بهتر است که در منچستر بمانم، به خاطر اینکه اینجا فضا برایم خیلی راحت‌تر هست تا بروم لندن. مجموع این داستان‌ها باعث شد که ما در منچستر ماندیم و الحمدلله از ماندنمان هم هیچوقت پشیمان نشدیم. یعنی دیدیم که هم اسم خودش را دارد، هم اینکه استادی که می‌خواهیم هست، هم هزینه‌ها کمتر هست، هم اینکه آن فضای دوستان و رفقای خودمان را که آنجا بیشتر با همدیگر بودیم و بالاخره نمی‌گذاشتیم غربت به ما فشار بیاورد قوی تر بود و همه این مسائل باعث می‌شد که ما منچستر را انتخاب کنیم و بمانیم و تا آخر هم آنجا ادامه بدهیم.

حقوق خوان: پس چه زمانی به دانشگاه هاروارد رفتید؟

دکتر حبیب زاده: وسط این داستان بود که من به دانشگاه هاروارد رفتم. چون یک بخش از کارم مطالعه تطبیقی با حقوق آمریکا بود، استادم من را به هاروارد فرستاد و من به آنجا رفتم و Research کردم. در جریان این کار به هلند هم رفتم که برای یک کار تحقیقاتی بود. بعضی از کنفرانس‌ها هم که خارج از کشور بود، شرکت کردم. البته اینها در حد تجربه و جمع آوری داده و دیدن بعضی از اساتید و مصاحبه با آنها بود، ولی در نوع خودش، بالاخره یک تجربه جدید از یک فضا و سیستم جدیدی بود. ولی خب عمده مطالعات من در حقوق انگلستان انجام شد. بعدش هم که خدا توفیق داد این مسیر را به پایان ببریم.

حقوق خوان: چطور؟ مگر برای به پایان رساندن تحصیلات دشواری خاصی داشتید؟

دکتر حبیب زاده: چون واقعاً اگر چنین مسیری به پایان نرسند، برای آن فرد خیلی سنگین تمام می‌شود. مخصوصاً در انگلستان که درجه دکتری، تنها با یک پایان نامه و یک جلسه داوری انجام می‌شود و هیچ نمره‌ای در کار نیست. بنابراین اگر در جلسه داوری نتوانی خوب بدرخشی و نتوانی خوب پایان نامه بنویسی، موفق به اخذ آن مدرک نمی‌شوی و تمام ۴ سال زحمت دود می‌شود و به هوا می‌رود و طبیعتاً دیگر هیچ انگیزه‌ای هم برای شروع ۴ سال بعدی نداری. ضمن اینکه دانشگاه‌ها هم دیگر شما را قبول نخواهند کرد؛ چرا که می‌گویند که شما اگر واقعاً می‌توانستی و این توانمندی را داشتی، آن وقتی که انرژی ات تازه بود و تازه آمده بودی و با روحیه تر بودی باید می‌توانستی این مدرک را بگیری. حالا که شکست خوردی، ریسکش برای دانشگاه‌ها خیلی زیاد است که چنین دانشجویی را برای مقطع دکتری بگیرند. ضمن اینکه در این صورت فرد باید هزینه‌های خودش را برای ۴ سال دیگر بدهد. ما هم در وضعیتی درس می‌خواندیم که پوند در اواخر تحصیل ما در سال ۱۳۹۱ به ۵ هزار و ۶ هزار تومان رسید و هزینه‌ها مثل موشک صعود

کرد و نسبت به حالت عادی خیلی بیشتر شد. ولی در هر صورت، لطف خدا با ما یار بود که توانستیم این مقطع را تمام بکنیم و برگردیم.

حقوق خوان: آقای دکتر تیم منچستر یونایتد هیچ تأثیری نداشت برای انتخاب دانشگاه منچستر؟

دکتر حبیب زاده: نه! البته من چندین بار از جلوی باشگاه منچستر یونایتد رد شدم، ولی هیچ گاه داخل باشگاه منچستر یونایتد نرفتم. استدلالم هم این بود که اگر می خواهی فوتبال با آرامشی ببینی، می توانی از داخل خانه هم تماشا کنی. البته این را داخل پراتنز بگویم که این را نه نکته مثبت می دانم و نه منفی. اصلاً اهل اینکه فوتبال و اینطور چیزها ببینم و یک باشگاه را پیگیری کنم و اینها نبودم. شاید این هم مؤثر در داستان بود. نه اینکه اهل ورزش نباشم. مثلاً می رفتم شنا می کردم. می رفتم پیاده روی می کردم. اینها جای خودش. ولی اهل این نبودم که بروم هوادار یک تیمی باشم و بروم بازی هایش را از نزدیک ببینم و در استادیوم بنشینم و اینها. هیچوقت یک چنین هواداری نبودم و فکر هم می کنم هیچوقت هم نخواهم بود. نه، این تأثیری نداشت. حتی می گویم، آن مدتی که آنجا بودم هیچوقت داخل باشگاه منچستر یونایتد نرفتم. ولی خب، از جلوی در باشگاه طبیعتاً رد شده ام. علاقه ای به فوتبال و تیم منچستریونایتد نداشتیم، اما اگر هم علاقه می داشتیم، اگر آیتم های دیگر مهیا نمی بود، هیچ موقع به خاطر آن تیم در آن شهر نمی ماندم. بیشتر به خاطر اینکه کارم را درست انجام بدهم ماندم.

حقوق خوان: به قول آقای فردوسی پور اجازه بدهید من قانع نشوم که آدم در منچستر باشد و نرود بازی منچستریونایتد را ببیند! با وجود اینکه شما در زمان آقای فرگوسن هم آنجا بودید...

دکتر حبیب زاده: بله، بعضی دانشجوهایم هم از من در کلاس ها سؤال می کنند که شما چطور توانستید بازی چلسی و منچستریونایتد را نرؤید ببینید؟ و من هم می گویم چطور ندارد که! من علاقه نداشتیم. ولو اینکه بعضی اوقات صدای این بازی ها کل شهر را پُر می کرد؛ ولی خب، ما علاقه نداشتیم و نمی رفتیم.

حقوق خوان: آقای دکتر! الان دوران لیسانس است و شما اولین باری است که دارید از کشور خارج می شوید. می خواهم به همان فضا برویم. چون به نظر من خیلی تأثیر دارد تغییر محیط در تغییر دیدگاه یک انسان. شما تازه وارد فرودگاه لندن شدید. الان فکر کنید دقیقاً همان سالی است که شما وارد فرودگاه لندن شدید. چه دارید می بینید؟ چه دارد در ذهنتان می گذرد؟

دکتر حبیب زاده: قبل از اینکه به لندن بروم، من یک تجربه دو هفته ای داشتم. در همین دانشگاه علوم قضایی ترم ۴ یا ۵ بودم و سال ۱۳۸۴ بود که ۳ نفر از این دانشگاه و ۳ نفر از دانشگاه شهید بهشتی انتخاب کردند تا یک دوره دو هفته ای به یونان و آتن بروند. کسانی که انتخاب شدند من بودم و دو دوست عزیز دیگر که هر جا هستند انشاءالله سلامت باشند. ما به آنجا رفتیم و آن اولین تجربه خارج از کشور ما بود در یک کشور اروپایی، که آنجا در آن دو هفته یک تجربه خیلی مقدماتی برای ما حاصل شد. ولی خب، طبیعتاً وقتی می خواهی برای تحصیل به انگلستان که کشور دیگری است بروی و بالاخره یک چیزهایی هم روی اینترنت خوانده ای که مثلاً فرهنگ این کشور چطوری است،

آدم‌هایش چطوری است و خیلی مسائل دیگری که مطالعه کرده ای تا ذهنیت خوبی داشته باشی، یک تصویری خود آدم دارد وقتی که داخل هواپیما دارد می‌رود. فکر می‌کند وارد چنان کشوری می‌شود. ما از مرگ هم یک تصویری داریم، ولی واقعاً تصور مرگ با خودِ مرگ هیچوقت برابر نیست. ولی رفتن آن کشور و دیدن که نه، یک بخشی اش مطابق با آن تصورات است. مخصوصاً چون تجربه قبلی داشتم یک بخش مهم اش واقعاً متفاوت از آن تصورات خودم بود. از لحاظ برخورد آدمها، از لحاظ فضای آکادمیکی. از لحاظ سبک زندگی در آن کشور. خیلی برایم متفاوت از چیزهایی بود که دیده بودم. مثلاً می‌دیدیم که مغازه ها - حالا نه در مرکز شهر، بلکه در حاشیه ها - خیلی زود می‌بندند. فرض کنید ساعت ۱۰ شب آفتاب غروب می‌کند، ساعت ۸ شب می‌بندند. در اکثر شهرها غیر از لندن اینطوری است؛ مثلاً ساعت ۷ شب که مغازه ها می‌بندند هوا خیلی روشن است. چون می‌دانید تابستان‌های آنها ۱۷ ساعت است، از ساعت ۴ صبح آفتاب می‌زند تا ۱۰ شب، ۹ و نیم شب. و زمستان‌ها برعکس می‌شود؛ مثلاً از ۴ بعد از ظهر آفتاب غروب می‌کند تا ساعت ۸ و نیم می‌بینی که آفتاب طلوع کرده. داستانش فرق می‌کند. **آن سالی که من رفتم - آذر ۸۶ - اتفاقاً به زمستان خورد؛ یعنی آذر ماه بود که رفته بودم و خیلی به من سخت گذشت. مخصوصاً شب اول. اینطوری به من سخت گذشت که من شب اول رفتم خیلی سرد بود. طبقه پایین یک خانه را اجاره کرده بودم، بعد دیدم خیلی سرد است. ساعت ۹ شب بود. آمدم پتو را روی خودم کشیدم و زیر شومیز خوابیدم. تنها هم رفته بودم و هنوز خانمم را نبرده بودم. گفتم بروم خودم فضا را آماده کنم بعد خانمم بیاید به من ملحق شود. بعد نیمه های شب بلند شدم دیدم خیلی سرد است و شومیز هم خاموش شده و بیرون هم برف سنگینی می‌بارد. خب، ولی آن سرما را باید ما تحمل می‌کردیم. با اینکه من خودم بچه کوهستان هستم و در آذربایجان بزرگ شدم. دیگر خودمان مرد سرما هستیم. ولی سرمای آن شب واقعاً ما را خیلی آزار داد. خلاصه، صبح که شد به صاحبخانه ام خیلی گلایه کردم و گفتم که اتاق‌ها خیلی سرد بود. ۱۱ شب، ۱۲ شب هم که شد، اصلاً شومیز خاموش شد. این تجربه اولین شب من هست. تا صبح هم که چون زمستان بود، من نماز صبح فکر می‌کنم دو سه بار خواندم آن روز. چون زمان را نمی‌دانستم. اینجا هم دیدم آفتاب ۷ شد طلوع نمی‌کند در این کشور. پس داستان چیست؟ دیدم که اینجا چون خیلی شمالی تر است اگر در نقشه نگاه بکنید آفتاب دیر طلوع می‌کند. صاحب خانه گفت که اینجا اینطوری هست که شب ساعت ۱۱ دیگر مردم زیر لحاف و توی بستر هستند و نیاز نیست بیرون هیتر روشن باشد. اما توی ایران من یک لحظه یادم افتاد که طرف شومیز و شومینه را روی آخر می‌گذارد و بعد هم با لباس خیلی کمتری استراحت می‌کند. انرژی هم هدر می‌رود. خودش هم از لحاف و اینها استفاده می‌کند. ولی آنجا برعکس بود. می‌گفتند شب وقتی خوابی و لحاف رویت هست، چرا باید بیرون انرژی مصرف شود.**

این اولین تجربه من بود از آن شب سخت که دیدم نه، فرهنگ‌ها و دیدها حتی به انرژی خیلی فرق می‌کند با ما. ولی خب، داستان‌ها و خاطرات زیاد هستند و من واردش نمی‌شوم. طبیعتاً عرض بکنم که آن ورود من اول با هیجانات خاص خودش هم بود. این را هم بگویم. من وقتی از اینجا داشتم می‌رفتم واقعاً سر از پا نمی‌شناختم. به همین راحتی دارم می‌گویم. چون واقعاً تمام موانع برداشته شده بود. به چیزی که چند سال هم در فکرش هستی و داری برنامه ریزی علمی برایش می‌کنی داری میرسی... ۴، ۵ مانع مهم در عرض یک هفته حل شود اصلاً باورکردنی نیست. بعد حل می‌شود خیلی خوشحال می‌شوی طبیعتاً.

البته این را هم بگویم، بلیت را گرفته بودم و شیش که می‌خواستم پرواز بکنم، باز پدرم زنگ زد. گفت اگر صلاح می‌دانی بلیت را پس بده. من راضی ام که بروی، ولی باز هم بمان. اگر می‌شود بلیت را پس بده و همینجا بمان. من کیفم را بسته بودم و داده بودم فرودگاه، زنگ زدند به من که شما در آخرین لحظه که اگر می‌شود نروید. من خب دیگر در آن فضا زندگی می‌کردم در ذهن خودم. دیگر اصلاً گوشم واقعا بدهکار هیچ حرفی نبود. پدرم واقعا مرا ببخشد به خاطر این بی توجهی که کردم. البته این را بگویم، پدرم چون مذهبی بود و مرجع تقلیدش هم الآن در ایران هستند. رفتم استفتاء کردم از مرجع تقلیدش که من می‌خواهم بروم به خارج با این شرایط و اینها. مرجع تقلیدش توصیه کرده بود به مواردی که این موارد را رعایت کنید و انشاءالله ما هم دعا می‌کنیم. نامه‌اش را هم دارم الآن. من نامه مرجع تقلید پدرم را آوردم به خودش دادم گفتم این هم که حرف مرجع تقلید شماست. می‌گوید که کلاً صلاح می‌داند این داستان را. خب تو چطور مخالفی الآن؟ دیگر وقتی حرف مرجع تقلید به میان آمد و پدرم خواست تصمیم بگیرد دیگر هیچ حرفی نزد و سکوت کرد در برابر این نامه. و راه‌ها اینطور باز شد خلاصه. ولی خب رفتیم و تصورمان واقعا مطابق بود. ولی خب هیجانان خودش را هم داشت دیگر. یک شهر جدید، با معماری جدید، آدم‌های جدید، طراحی جدید از نظر خیابان‌ها، ماشین‌ها، لباس‌هایی که ملت می‌پوشند. زبانی که ملت حرف می‌زنند. اینها همه هیجان خودش را داشت. نکته این است که بعضی‌ها این طرز فکر را در ذهنشان دارند که فکر می‌کنند این هیجان همیشه می‌ماند. و با این دیدگاه‌ها واقعا تصمیم می‌گیرند که به خارج بیایند. من متعدد شده که آدم‌هایی که این تپیی بوده اند را منصرف کرده‌ام. چون یکی دو ماه اولش هیجان انگیز است. بعدا همه چیز عادی است. محیط منطقی است. اگر شما احساسی وارد محیط شوید، منطق بر احساس در دراز مدت غلبه دارد. لذا شما کم می‌آورید و احساس می‌کنید که اصلاً اشتباه کردید شما این مسیر را انتخاب کردید. حتی من مورد داشتم که طرف خانه اش را فروخته و همه چیز را آماده کرده و فقط می‌گوید من چطوری باید بیایم. بنده یک مدت با او صحبت کردم و واقعیت را باز کردم، الآن هم دعاگوی بنده هست. می‌گوید شما آن روز خیلی خوب مرا Coach کردید. من داشتم اصلاً زندگی‌ام را می‌بایختم و موقعیت اینجام را هم داشتم از دست می‌دادم. روی کاغذ، روی تخیلات خودش. اینکه می‌گویند آواز دهل از دور خوش است، واقعا گاهی همینطور است. آدمی که بی‌هدف باشد، هر جایی هم که برود، شکست می‌خورد و آن وقت است که راه برگشت برای خودش ندارد و از حیث آبرویی هم سنگین تمام می‌شود. در هر صورت، بله، هیجان خودش را هم داشت. جدید هم بود. با تصورات من فاصله داشت. ولی چون یک نیمچه سابقه‌ای قبلاً داشتم. یک مقدار فکر می‌کردم که چطوری ممکن است باشد. ولی وقتی رفتم، دیدم متفاوت از آن چیزی است که فکر می‌کردم. ولی من یک خصوصیتی که داشتم، در محیط جذب نمی‌شوم. حالا این چه بک‌گراند روحی ای هست. یا چه چیزی هست آن باز جای بحث خودش را دارد و خودم حدسیاتی دارم. در محیط جذب نمی‌شوم. بین خارجی‌ها بودم اما هیچوقت همراهشان نبودم. وقت نماز می‌شد در دانشگاه‌مان هم می‌رفتم کتابخانه، پشت کتابخانه یک کاغذی پهن می‌کردم و مَه‌ری می‌گذاشتم و نمازم را می‌خواندم. کاری با آنها نداشتم. کلاس که تمام می‌شد، آنها برنامه‌های خودشان مثل پارتی و اینها داشتند، من کلاسم که تمام می‌شد سوار اتوبوس می‌شدم و می‌رفتم خانه؛ یعنی مثل یک ایرانی بودم که توی دانشگاه علوم قضایی درس می‌خواند ولی محیطم شده بود لندن، منچستر، آمریکا هیچ فرقی برایم نداشت اینها.

حقوق خوان: پس خیلی تحت تأثیر محیط قرار نگرفتید.

دکتر حبیب زاده: نه تنها اصلاً تحت تأثیر محیط قرار نگرفتم، بلکه خودم را هم کمی قوی تر کردم. من این را بارها گفته ام. گفتم که اگر توحید ۱۰۰ درجه باشد که ما به یگانگی خدا واقعا معتقد باشیم که خدا هست و هیچکس نیست، لامؤثر فی الوجود الا الله، اگر توحیدم یک بود بر فرض از ۱۰۰، انگلستان که رفتم ۲ شد. به خاطر اینکه رفتم آنجا قدر داشته های خودم را بهتر دانستم. اینجا همه دور هم بودیم، بعد رفتم با یک مسیحی نشستیم، برخورد کردم، دیدم واقعا اسلام چه دین طاهر، پاک و منطقی ای هست. اصلاً چرا ما باید از این دین فاصله بگیریم؟ دیدم که نه، واقعا دارایی ما خیلی ارزشمند است. خیلی هم بیشتر و بهتر از قبل چسبیدم. مخصوصاً اینکه این را هم نمی توانیم منکر شویم که غربت یک حال و هوای خاص خودش را دارد. شما در غربت دلت خیلی هوای خدا می کند. یا دلت مثلاً خیلی هوای امام زمان (عج) را می کند. ممکن است در همین تهران نکند. چون آنقدر همه مثل هم هستیم. ولی وقتی در غربت تنهایی را احساس کردی، وقتی از تنهایی امام زمان صحبت بکنند شما خیلی خوب این را لمس می کنی. چون در یک کلاس یا جلسه ای نشسته ای و همه یهودی و مسیحی هستند و شما یک مسلمان هستی. من اتفاقاً رفتم آنجا به ویژه با دوستان خیلی خوبی آشنا شدم که بچه های مذهبی، دغدغه مند و در عین حال کارگن و با استعدادی بودند و احساس می کنم این داشته ها در من تقویت شده. نه تنها تأثیر پذیرفتم، بلکه تقویت هم کردم به لطف خدا.

حقوق خوان: تفاوت هایی که دانشگاه های آنجا با دانشگاه های ایران و به خصوص علوم قضایی که

خودتان در آن تحصیل کردید، داشتند چه بوده است؟

دکتر حبیب زاده: مهمترین تفاوتی که در روزهای اول کشف کردم و دیدم، در خدمت دانشجوی بودن است. از Staff معمولی که نگرهبانی باشد بگیر تا خدماتی شان، تا آموزش و اساتید و بالاتر در خدمت دانشجوی هستند. اصلاً فرهنگشان این است انگار. انگار این را برای خودشان تکلیف می دانند. این نیست که دانشجوی در خدمت سیستم باشد، سیستم در خدمت دانشجویست؛ یعنی می گویند که به خاطر این دانشجوی است که من اینجا استاد هستم، نگرهبان هستم، معاون آموزشی هستم، در آشپزخانه دارم کار می کنم، این دانشجوی نباشد که ما معنا نداریم. به این واقعا اعتقاد دارند. این را خیلی فهمیدم. احترامشان به دانشجوی. برخوردشان با او. وقتی که برایش می گذارند. از هر بُعدی که شما سؤال داشته باشید، بی پاسخ نیست بالاخره. و در دسترس بودنشان. اینها برای من در قیاس با سیستم خودمان خیلی مهم بود، البته ما استادهای خیلی ارجمند و بزرگواری داریم و منکر وجود آنها نیستیم، اما چیزی که برای من خیلی برجسته بود اول این بود که سیستم واقعا در خدمت دانشجوی است. دوم هم این بود که آنها امکاناتشان خیلی بهتر بود. نظم و نظام. هم امکانات فیزیکی شان و هم امکانات نرم افزاری شان. مثل کتابخانه و منابعی که وجود داشت. همکاری ای که باهم داشتند. مثلاً فرض کنید من یک کتابی را می خواستم بروم از دانشگاه لندن بگیرم ولی دانشگاه لندن این را نداشت. دانشگاه های انگلستان، مخصوصاً دانشگاه های مهمشان، با هم لینک هستند. نامش Inter-library Loan بود، یعنی امانت گیری بین کتابخانه ای. دانشگاه لندن در کتابخانه اش و دیتابیس اش سرچ می کرد و می گفت این کتابی که شما می خواهید در کتابخانه دانشگاه منچستر وجود دارد. حالا منچستر با لندن ۳۵۰ کیلومتر فاصله داشت. چکار می کرد؟ کتابخانه دانشگاه لندن آن کتاب را از کتابخانه دانشگاه منچستر امانت می گرفت، انگار کتابخانه دانشگاه شهید

بهشتی از کتابخانه علوم قضایی امانت می‌گرفت، می‌داد به دانشجوی خودش می‌گفت استفاده کن یک ماه، یک ماه و نیم، دو هفته، برگردان دوباره به جای اصلی خودش. حتی من کتابی داشتم که از آمریکا هم برای من Interlibrary Loan گرفتند. کتاب آمریکایی بود و از آنجا امانت گرفتند و برایم آوردند. یعنی خارج از کشور هم اینها ارتباط دارند. خب این خیلی مهم است. شما هر منبعی می‌خواهید یا خودش دارد یا از جاهای دیگر که لینک هستند پیدا می‌کنند و می‌آورند به شما می‌دهند. این خیلی مسئله مهمی هست. ما ساده نگاه نکنیم که چنین سیستمی ایجاد کنیم. در همین تهران، دانشگاه تهران با علوم قضایی یک خیابان فاصله دارند. اگر توانستید از کتابخانه آنجا یک کتاب برای اینجا یا برعکس امانت بگیرید!

پس آن بحث سخت افزاری و نرم افزاری و اینکه سیستم در آنجا در خدمت دانشجو هست خیلی برایم برجسته‌تر بود. اتفاقاً مشکل اصلی ای هم که ما در کشور داریم برمی‌گردد به همان دو مقوله. ما از نظر فضای فیزیکی بهتر و خوبی ارائه کنیم به دانشجو. چه برای مطالعه اش. چه برای خوابگاهش. نیایم توی یک اتاقی ۸ نفر دانشجو را جا بدهیم. توی یک اتاق نهایتاً دو نفر را جا بدهیم. از نظر فضای فیزیکی توسعه پیدا کنیم. و از نظر اینکه بسترهای نرم‌افزاری کتابخانه و منابع در زمان ما Develop شود و توسعه پیدا کند. خب محتاج به هزینه‌های لازم هست و بالاخره کار ساده ای نیست. ولی خب ارزشمند است. فضای آموزش یعنی اینها دیگر. اینها که نباشد آموزش معنا ندارد که. از آن طرف هم که بحث نظام آموزشی که هم در مقوله اساتید ما باید تجدیدنظری بکنیم، هم اینکه در مورد خود سیستم آموزش و همچنین نظام آموزشی چطور فکر می‌کنیم در کشور. این را باید تجدیدنظر اساسی بکنیم. چون سیستم ما همان سیستمی است که یک دفعه پیاده شده و همانطور جلو آمده و هیچ تغییر اساسی و ماهوی در آن ایجاد نشده. و برگرفته هم بیشتر از نظام آموزشی آمریکاست سیستم آموزشی کشور ما. نه در حقوق، در همه رشته‌ها. این دو تا برای من خیلی برجسته بود.

حقوق خوان: آقای دکتر! فرمودید که با هزینه شخصی خودتان رفتید در خارج تحصیل کردید، دانشگاه که رایگان بود؟

دکتر حبیبزاده: نه. دانشگاه پولی بود. سالیانه حدود ۱۱، ۱۲ هزار پوند شهریه دانشگاه بود. چیزی حدود ۸ الی ۹ هزار پوند هم هزینه شخصی اجاره مسکن و رفت و آمد و خوراک و اینها بود. چیزی حدود ۲۰، ۲۱ هزار هزینه داشت هر سال. یعنی چیزی حدود ۱۰۰ میلیون امروز!

حقوق خوان: هزینه اش را خانواده تأمین می‌کردند؟

دکتر حبیبزاده: بله. یک مقدار خانواده تأمین می‌کردند و یک مقدارش هم خودم یکسری کارهای تحقیقاتی انجام می‌دادم. اما عمده اش با همین حمایت‌های خانواده ام بود. البته این هزینه متوسط بود، چون من هزینه شخصی بودم اقتصادی زندگی می‌کردم. مصوبه وزارت علوم خیلی فراتر از اینهاست. یعنی مصوبه وزارت علوم ۳۰، ۴۰ درصد بیش از چیزی که من دارم به شما می‌گویم هست. یعنی الآن یک دانشجو در انگلستان دکتری بگیرد، چیزی بالاتر از ۴۰۰ میلیون تومان برای وزارت علوم آب می‌خورد. البته در علوم انسانی که آنقدرها بورس نمی‌کنند، مخصوصاً در انگلیس و

بعضی کشورها که لغو شده این بحث بورسش. ولی خب، چون رشته ام انسانی بود عرض می کنم که کلاً دانشگاه های خارج و از جمله انگلستان، برای رشته های انسانی خیلی سخت فاند می دهند. چون که می گویند ما نیاز نداریم. مثلاً فرض کن من رفتم حقوق آی تی بخوانم. در کشور ما تا آنجا که اطلاع دارم، من اولین فردی هستم که دکترای حقوق E-Commerce دارم. اینجا که دکترایش وجود ندارد. در خارج هم تا جایی که من می شناسم، از ایرانی ها فقط بنده این رشته را خوانده ام. خب، دانشگاه انگلستان به من می گوید که شما می خواهی چه به ما اضافه کنی؟ شما تازه آمده ای از ما یاد بگیری. پس برایش Benefit و سودی ندارد که بیاید برای من هزینه کند. اما از آن طرف نگاه کنید در رشته های فنی مهندسی و پزشکی، این ها پروژه تعریف می کنند و روی وبسایت دانشگاه می گذارند. می گویند هر دانشجویی که می خواهد این را انجام بدهد از هر جای دنیا اعلام آمادگی کند. خب از بین بهترین دانشجویها، بهترین ها را انتخاب می کنند. پول می دهند، آن دانشجو هم این آزمایش را طی ۳ الی ۴ سال انجام می دهد، ولی از خروجی این خود دانشگاه استفاده خوبی می کند. چون برای یک هدفی این پروژه را تعریف کرده. من اینطوری به شما بگویم خیلی عامیانه اش، انگار یک کارگری استخدام کرده. پس برایشان سود دارد. پس آنجا در آن رشته ها فاند می دهند. اما در علوم انسانی برای چه باید فاند بدهند؟

حقوق خوان: پس به دانشجویان حقوق، اگر ثروتمند نباشند، انگلستان را توصیه نمی کنید.

دکتر حبیب زاده: به دانشجویان حقوق توصیه می کنم که اگر واقعا می خواهند خارج درس بخوانند:

۱. کشور به درد بخور برونند. به هر جایی نروند. من اسم نمی برم، چون بعضی از دوستان ممکن است در بعضی از این کشورها که می خواهم اسم ببرم درس بخوانند و بیم آن دارم که به شخصیت آن بزرگوارها بی احترامی شود. شاید آنها به دلایل خاصی مجبور بوده اند آنجا درس بخوانند. ولی هر سیستمی درس نخوانند. سیستم های درست و حسابی را انتخاب کنند. از قدیم هم ضرب المثل بوده که سنگ هم اگر انداختی از جای بلندتر بیانداز؛ این هم مشابه همان داستان است.

۲. اگر وضعیت مالی شان خوب نیست، کشورهای انگلیسی زبان را بی خیال شوند. مگر اینکه استثنائاً بتوانند بورس بگیرند. نمی گویم نداشتیم، بله، شده است که کسی بورس هم گرفته است، ولی استثنائاً شده که بورس گرفته. اصل بر عدم گرفتن بورس هست. به اضافه اینکه حالا اگر خیلی می خواهند بروند خارج درس بخوانند و علاقمندند ولی مشکل مالی دارند، بروند کشور فرانسه درس بخوانند. چرا فرانسه؟ چون در فرانسه شما شهریه دانشگاه نمی دهید. فقط یک هزینه ثبت نام ۵۰۰ یورویی به دانشگاه می دهید. دیگر مثل انگلستان ۱۲ هزار پوند به دانشگاه پول نمی دهند. مثل ما نمی خواهد ۶۰ میلیون تومان شهریه دانشگاه بدهند. همین شهریه در شهر لندن ۲۰ درصد اضافه می شد. در رشته هایی مثل پزشکی ۲۰ هزار پوند می شد. در بعضی رشته ها ۲۵ هزار پوند می شد. رشته به رشته فرق می کند. به فرانسه بروند. که آن هم نیازمند یادگیری زبان فرانسه است.

حقوق خوان: استاد، سؤال بعدی که من می‌خواهم از شما بپرسم این است که شما چرا در دانشگاه منچستر تدریس نکردید؟ آیا پیشنهادی هم داشتید؟

دکتر حبیبزاده: ببینید، من روزی که رفتم ارشد را خواندم و بعد دکتری را شروع کردم، استاد راهنمای من که رئیس دانشکده حقوق هم بود ایشان حقوق قراردادها درس می‌داد. یک Application داخل دانشگاه بود که کسانی که می‌خواهند TA (Teaching Assistant) باشند؛ یعنی دستیار استاد بشوند برای رشته‌های مختلف از جمله حقوق قراردادها، بیایند اقدام کنند. من هم رفتم Application Form درس حقوق قراردادها را پر کردم و رفتم مصاحبه و به عنوان دستیار استاد انتخاب شدم و به سر کلاس رفتم. هفته‌ای ۱۰ ساعت سمینار برگزار می‌کردم برای دانشجویان کارشناسی حقوق در دانشگاه منچستر و خیلی هم علاقمند بودم. خیلی هم خوب از عهده کلاس برآمدم. حتی ارزیابی که انجام شد هم همین را نشان می‌داد. استاد هم چند بار به صورت غیرمستقیم به من گفت که برنامه بعدی ات چیست؟ می‌خواهی بعد از اینکه Ph.D. بگیری چکار کنی؟ این را هر دو سه ماه یک بار می‌پرسید. رئیس دانشکده حقوق بود و کار زیادی هم می‌توانست بکند و به من علاقه‌مند بود و در تمام Recommendation Letterهایی که به سفارت آمریکا و کنفرانس‌ها و... نوشته من را به لحاظ سخت‌کوشی و میزان دانش و نظم و انضباط و از همه لحاظ خیلی خوب توصیف کرده. خلاصه، برایش OK بودم. مخصوصاً که سفیدپوست هم بودم! چون آنها یک مقدار بعضی‌هایشان در گزینش آدم‌ها به این نگاه می‌کنند. من سفیدپوست بودم و این هم برایشان مهم بود. در هر صورتی ایشان می‌گفت و من همیشه جوابم روشن بود. همان‌طور که گفتم تعارف هم نداشتم.

هیچوقت هم با کسی، حتی استادها، رفیق نشدم. چون قرآن می‌فرماید که «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود والنصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم منکم فانه منهم». از اهل کتاب دوستی نگیرید. من هیچوقت از اینها دوستی نگرفتم. هیچ موقع. با ایشان هم فقط در حدی که استاد راهنمایم بود ارتباط داشتم. الان هم بعضی موقع‌ها به ایشان ایمیل می‌زنم و سؤال می‌پرسم، اما بحث علمی جداست از اینکه با هم دوست باشیم. همیشه آن حریم را حفظ کردم. بعضاً معمول است با استاد راهنما می‌روند بیرون، می‌چرخند، حتی می‌روند رستوران و کافی‌شاپ یا به خانه هم می‌روند، من اصلاً این داستان‌ها را نداشتم و خودم هم دوست نداشتم داشته باشم. برای خودم منطق خودم را داشتم. پس این بود که همیشه جواب من روشن بود. جوابم برای خودم اینطوری روشن بود که من با یک هدفی رفته بودم. تمام خواسته‌ام این بود که بروم رشته جدیدی بخوانم. آن موقع، یعنی ۸ سال، پیش رشته تجارت بین الملل خیلی در ایران مهم بود؛ بنابراین در ارشد حقوق تجارت بین الملل خواندم. بعد که خواستم مقطع دکتری را بخوانم، یک مقدار فضا را بررسی کردم و دیدم نه، حقوق تجارت بین الملل خیلی گسترده هست، تا ۴ سال بعد هم که ما بخوانیم، باز هنوز حاشیه‌ای خواهد بود. برویم سراغ چیزی که واقعا آینده به آن سمت هست. که با راهنمایی آقای دکتر حسین میرمحمدصادقی که من واقعا دست بوس ایشان هستم و همیشه به نیکی باید از ایشان یاد بکنم، من رفتم وارد فضای مجازی شدم، حقوق اینترنت، حقوق کامپیوتر، حقوق تجارت الکترونیک البته، که یکی از درس‌هایم در دوره فوق لیسانس حقوق تجارت بین الملل، تجارت الکترونیک بود. از آنجا هم علاقمندتر شدم به داستان. گفتم که، به نظرم این زنجیرها را خدا دارد به هم پیوند می‌زند، که یکی از درس‌های من آن باشد و علاقمند شوم بروم آن را ادامه بدهم. همه چیز موفقیت دست ما نیست. ایشان گفتند و من هم چون منطقم برای خودم این بود که رفتم یک رشته‌ای بخوانم به

کشور خدمت بکنم، نیتم روز اول این بود، تا آخر سعی کردم روی این منطق بایستم، نیتم این بود که آن روز که دفاع کردم با اولین پرواز بعدی اش برمی‌گردم، همین‌طور هم شد. من **روزی که دفاع کردم روز پنجشنبه بود؛ روز شنبه یعنی دو روز بعد پرواز کردم و برگشتم.** و به استادم گفتم که من یک دانشجویی هستم که خیلی وطن‌پرستم، به اضافه اینکه علاقمند به کشور و ملت خودم هستم، دوست دارم در دانشگاه‌های خودمان بروم تدریس بکنم، خیلی راحت بهش می‌گفتم، من اصلاً هیچ Idea و نظری راجع به اینکه بمانم اینجا و درس بخوانم و ادامه بدهم و کار پیدا کنم و جا پیدا کنم، ندارم. دوست دارم بروم به کشور خودم. و روی حرف خودم ماندم. هم به ایشان می‌گفتم، هم به دوستان می‌گفتم. حالا بعضی‌هایشان می‌گفتند شما بیا اینجا یک سال دوره وکالت ببین و برو وکیل شو و از این حرف‌ها. ولی من اصلاً حتی ایران هم چندان علاقه‌ای به وکالت ندارم فعلاً، چون می‌دانم که اگر بخوایم در فضای حقوقی کشورمان خدمتی واقعاً بکنیم در آینده، هنوز که هنوز است باید یاد بگیریم و هنوز و هنوز باید مطالعه و تحقیق بکنیم. نه امروز، من فکر می‌کنم تا ۱۰ سال آینده هم من باید باز کار بکنم، بنویسم و بروم کلاس و یاد بگیرم از دانشجویها و اساتید بزرگوار دیگر تا بعدش شاید بتوانیم آن را یواش یواش ثمر بدهیم به کشورمان خدمت بکنیم.

حقوق خوان: آقای دکتر، گویا حس ناسیونالیستی‌تان خیلی قوی بوده...

دکتر حبیبزاده: نه، اینطوری نیست که واقعاً ناسیونالیستی نگاه بکنم به قضیه. آن نیت باطنی خودم است. چون اعتقاد قلبی به مبانی کشور و نظام‌مان دارم و سعی کردم این را هم اثبات کنم، نه اینکه فقط حرف بزنم. و همین اعتقاد را باید یک جا نشان دهی، اینطور نمی‌شود که شما اعتقاد به نظام داشته باشی، بروی خدمت بکنی به یکسری آدم‌هایی که اصلاً شاید مخالف شما باشند. من وقتی که این فضا برایم وجود داشت و ترجیح دادم به اینجا بیایم، و از روزی هم که آمدم، این را هم عرض بکنم که، هر ترمی ۱۲ تا ۱۴ واحد کلاس داشتم. پردیس فارابی دانشگاه تهران بگیر تا علوم قضایی تا علم و فرهنگ تا خود دانشگاه تهران، دانشکده مدیریت، دانشگاه شریف هم کورس‌ها و کارگاه‌هایی گذاشتند، دانشگاه علم و صنعت، دانشگاه مجازی هم کلاس می‌روم، برای من واقعاً فرقی هم نمی‌کند کجا دعوت کرده است، این تفکیک را هم قائل نیستم در ذهن خودم. **دانشجو در کشور ما دانشجویست و نیاز به خدمت دارد.** اولویت با کسانی است که زودتر به من زنگ می‌زنند و این ترم مثلاً این کلاس را اگر می‌توانی به من کمک کن، می‌گویم اگر وقت داشتم چشم. می‌آیم حتماً. اینطوری است رویکرد من. لذا، این نیست، نه حس ناسیونالیستی نیست. ولی خب، آن عقیده باید یک طوری خودش را ظهور بدهد و نشان بدهد. به خاطر این بوده که من آمده‌ام در کشورمان و از آمدنم هم خوشحالم. علی‌رغم اینکه خیلی مشکلات با اینجا داشتم. در بحث جذب و رفتن و آمدن و کارهای بوروکراسی اداری که همه با آن آشنا هستیم دیگر، ولی هیچوقت از آن مسیر دل‌سرد نشدم چون اصل داستان درست است. این هم طبیعت زندگی کاستی جامعه ماست که یک ذره در مدیریت ضعف داریم، یک ذره که بیشتر. در بعضی حوزه‌ها واقعاً ضعف داریم. و باید این را Cover کرده و حل کنیم. بالاخره خوشحال هستم که امروز در کشورمان دارم خدمت می‌کنم. چیز خیلی کمی، هیچ ادعایی هم نداریم، آن چیز خیلی کمی که یاد گرفتیم، خوشحالم که دارم Share می‌کنم با همکلاسی‌های ایرانی.

حقوق خوان: آقای دکتر! یکی از صفات بارز شما از بین صفات خیلی خوبی که دارید، شاید «پژوهشگری» باشد. می‌توانید برای ما بگویید «پژوهشگر» از نظر شما کیست؟ و اصلاً «پژوهشگری» چیست؟

دکتر حبیبزاده: ببینید، اصلاً پژوهشگری در دنیا و در کشور خودمان یک شغل نیست. البته، درست است که به دیده شغل به پژوهشگری نگاه نمی‌کنند، اما در دانشگاه‌های مهم دنیا Centerهایی برای این منظور تأسیس شده است؛ مثلاً شما فرض کنید همین دانشگاه لندن که گفتم، شاخه Queen Mary (چون دانشگاه لندن آنطور که یادم هست ۱۹ شاخه دارد که یکیش کوئین مری است؛ یکیش کینگز کالج است؛ یکی UCL است؛ یکی بریکبک است؛ یکی سواس است و... اینها همه دانشگاه لندن هستند) Center داوری؛ یعنی مرکز داوری بین المللی دارد. حالا در آن Center چه کار می‌کنند؟ یک عده آدم استخدام کرده اند که فقط در حوزه داوری بین الملل Research کنند. کارشان این است. ببینند، رصد کنند که مشکلات چیست، معضلات چیست، استخراج کنند و بنویسند و Publish کنند. حالا شد یک کارگاهی هم برگزار می‌کنند. هیئت علمی پژوهشی در ایران هم هست، ولی خیلی کم است. چون عمدتاً هیئت علمی های ما هیئت علمی آموزشی هستند. موظف است مثلاً هفته ای ۱۰ ساعت برود سر کلاس. هفته ای ۴۲ ساعت. ماهی اینقدر Publish بکند. اینها هیئت علمی آموزشی اند. هیئت علمی پژوهشی ما خیلی کم داریم. بعضی جاها داریم هیئت علمی پژوهشی که این آدم را استخدام کرده دانشگاه، که فقط بیاید پژوهش کند. و الآن دانشگاه‌های مهم دنیا این کار را انجام می‌دهند. می‌گویند که پژوهشگر باید رصد کند و حوزه‌های جدید را بشناساند و تولید داده کند. اینها رصد می‌کنند و تولید داده می‌کنند و این داده ها را می‌دهند به هیئت علمی آموزشی یا آموزشده ها و آنها هم می‌روند در کورس‌ها صحبت می‌کنند و این حرف‌ها را ارائه می‌کنند. پس از نظر آکادمیکی ما عنوان پژوهشگری را داریم. ولی در کشور ما خیلی کم است. خود من الآن عضو هیئت علمی پژوهشی دانشگاه شریف هستم. در پژوهشکده سیاست‌گذاری علم، فناوری و صنعت آنجا کار پژوهشگری انجام می‌دهم و فعلاً در دانشگاه شریف کلاس نمی‌روم. مگر برای بعضی بچه‌های کسب و کارهای الکترونیکی که کلاس می‌روم آن هم خیلی کوتاه و بحث‌های حقوقی اش را برایشان مطرح می‌کنم.

حقوق خوان: پس در دانشگاه شریف ما این سیستم را داریم.

دکتر حبیبزاده: داریم. در دانشگاه شریف ما چندتا پژوهشکده داریم. حالا یکی اش پژوهشکده سیاست‌گذاری است. مثلاً پژوهشگاه صنعت نفت را داریم. پژوهشگاه رویان را هم داریم. ولی خیلی کم هست. ولی خب دانشگاه‌های مهم دنیا، نه بدنه حکومت، آمده اند سترهای پژوهشی زدند و هیئت علمی پژوهشی جذب می‌کنند که شما فقط بنشین پژوهش کن و استخراج کن. ما این سیستم و رویکرد را به پژوهش نداریم و این خیلی خطرناک است. اخیراً همین هفته پیش که مقام معظم رهبری صحبت و دیدار داشتند با اساتید و رؤسای دانشگاه‌ها، به پژوهشکده ها خیلی اشاره کردند. گفتند پژوهشکده ها را باید جدی بگیریم. بودجه‌هایشان را باید زیاد کنیم. دانشگاه‌ها به پژوهش بها بدهند. واقعا هم در کشور پژوهش نباشد، این می‌شود که تمام آموخته‌هایم را اگر پژوهش نکنم می‌آیم هر چه که یاد گرفتم می‌گویم، سال بعد هم همان را می‌گویم، سال بعدش هم همان را می‌گویم، چون پژوهش پشتش نیست، این Develop و به روز نمی‌شود.

حقوق خوان: آیا روحیه خاصی در پژوهشگر باید باشد؟

دکتر حبیب زاده: پژوهشگری به نظر من یک روحیه هست، در مورد پژوهشگری صحبت این است که **پژوهشگری** دو تا جنبه می‌خواهد به نظر من که **کتمان ناپذیر است**: ۱. باید روحیه این کار را داشته باشد، و ۲. باید برای این کار توانمند باشد. خیلی‌ها روحیه و علاقه دارند اما توانمند نیستند. روحیه این هست که خود را از فضای خارج از پژوهش، مثل کار اجرایی و کار پولی و درآمدی کردن، ببرد. یعنی یک کسی که بخواهد صبح تا شب در دادگاه‌ها بچرخد و وکالت بکند، نمی‌تواند پژوهشگر خوبی بشود. چون او Cut نکرده، هنوز روحیه‌اش را در خودش ایجاد نکرده. پژوهشگری یعنی اینکه بیشتر بنشینی تفکر کنی، تأمل کنی و آرا را ببینی. در کنار این مسئله، پژوهشگر شدن توانمندی می‌خواهد. این توانمندی هم در دو نکته خلاصه می‌شود: ۱. توانمندی نرم افزاری، و ۲. توانمندی سخت افزاری. نرم افزاری یعنی اینکه خودش آدم قابل باشد. یعنی بتواند تحلیل کند، قدرت تحلیل داشته باشد. من اگر در حقوق بیشتر به تحلیل رو می‌آورم و راحت تحلیل می‌کنم، چون من ریاضی خوانده‌ام. آن بک‌گراند ریاضی و آن ریاضی که خوب هم خواندم آن موقع، به من خیلی کمک می‌کند؛ چون ذهنم را باز کرده. این را هم باز داخل پرانتز بگویم که در دنیا این مرسوم هست، کسانی که می‌خواهند در علوم انسانی آدم‌های قوی‌ای بشوند و حرف داشته باشند، اول می‌روند یک رشته فنی سخت می‌خوانند، یا علوم پایه می‌خوانند؛ مثل ریاضی، مثل فیزیک. اول ذهن را باز می‌کند، تحلیل را بار می‌آورد، بعد می‌آید در علوم انسانی وارد می‌شود که بتواند خیلی مقیاسی و ریاضی وار داستان را ببیند. این را داخل پرانتز می‌گویم و مثالش هم زیاد است از شخصیت‌های بزرگ؛ بنابراین یک پژوهشگر باید هم روحیه اش را داشته باشد؛ یعنی اینکه بتواند کات کند؛ از نظر نرم افزاری پتانسیلش را داشته باشد؛ یعنی قدرت تحلیل داشته باشد، حوصله داشته باشد، دانش زبان داشته باشد. هم از نظر سخت افزاری شرایطش را داشته باشد، یعنی امکانات کتابخانه‌ای داشته باشد، جای ساکت داشته باشد، درآمد داشته باشد، پژوهشگری که دغدغه معیشت خودش را دارد نمی‌تواند با فراغ بال فکر بکند. چون وقتی شما می‌خواهید فکر کنید، فکر در یکجا می‌تواند فکر بکند. نمی‌توانی همزمان کار یدی انجام بدهی و در بک‌گراند فکرت هم به مشکلات فکر بکنی. وقتی می‌خواهی کار علمی بکنی، یا فکر باید آنجا باشد، یا جای دیگر باشد. پس برای اینکه جای دیگری نباشد، در مشکلات خارج از Research و پژوهش نباشد، باید آنجا مشکل را حل کرده باشی. از مشکلات خانوادگی و... بعضی از آدم‌ها هستند واقعا قابل هستند، ولی خب چون به مشکل خانوادگی برخورد، اصلاً تمرکز ندارد. همه استعدادش دارد هدر می‌رود. بعضی‌ها هستند شغل و درآمد مالی و اینها ندارند و خب همیشه استرس مشکلات مالی باعث می‌شود اینها بروند یک کارهایی بکنند که از حوزه پژوهش بیرون بیایند. بعضی آدم‌ها مشکلات فضای فیزیکی دارند. که مثلاً در خانه اش جا نیست. محیط مناسب نیست. بعضی آدم‌ها محل ارائه ندارند. یکی از کارهایی که من می‌روم سر کلاس به خاطر این است که یافته‌هایم را به ارائه بگذارم و بحث کنم و پخته ترش بکنم، اگر پژوهشگر فضای ارائه نداشته باشد، همیشه یافته‌های خودش در کنج ذهن خودش و اوراقی که نوشته باقی می‌ماند و نه منتقل می‌شود، نه کسی استفاده می‌کند، همان ذهن‌ها و فکرها و ایده‌ها پخته تر و قوی تر می‌شود. پس یک پژوهشگر خوب، علاوه بر آن قابلیت‌ها باید یک فضای اینطوری هم داشته باشد، برود کلاس، بحث بکند، تدریس بکند و اینها که بتواند ذهن خودش را هم پخته تر بکند و آرا و نظرات خودش را هم در معرض نقد قرار بدهد، بقیه نقدش بکنند تا قوی تر شود. اینها یک ویژگی‌هایی است که باید در یک

پژوهشگر به نظر من باشد. من البته نمی‌گویم که همه اینها را دارم. من هم بعضی از مسایل شخصی که در زندگی هر کسی هستش را دارم، چه از نظر سخت افزاری و چه نرم افزاری، ولی خب سعی می‌کنم مدیریت بکنم که این هم یک داستان دیگر است که بالاخره همه ما هر رشته ای باشیم باید قدرت مدیریت هم در اختیارمان باشد.

حقوق خوان: آقای دکتر! وضع کتب و مقالات موجود در رشته حقوق فناوری اطلاعات و حقوق تجارت بین الملل را چطور می‌بینید؟

دکتر حبیبزاده: این مطلبی را که من دارم خدمت شما عرض می‌کنم را خیلی خیلی دارم منصفانه می‌گویم. من اولاً تقدیر می‌کنم از همه کسانی که در هر حوزه ای از حقوق نوشته اند که جامعه حقوقی ما را غنی کرده اند. احترام همه شان واجب است. Researcher، محقق‌ها، نویسندگان، در هر سطحی هم باشند. این یک اصلی است که منکرش نیستیم، اما اگر بخواهیم فضای علمی را با نگاه علمی ارزیابی بکنیم و دیگر آن تعارفات را کنار بگذاریم. عمده نوشته هایی که در کشور ما در حوزه فناوری اطلاعات وجود دارند، آن عمق و جامعیتی که من فکر می‌کنم ندارند اگر در یک جمله بخواهم بگویم. نمی‌گویم جامعیت و عمق علمی ندارند، نه، آنطور که باید عمیق تر و تحلیلی تر و ریزتر و مفصل تر می‌بودند این قدر که فکر می‌کنم نیستند.

حقوق خوان: پس اکثر کتب موجود در این رشته، به نظر شما هنوز به آن عمقی که باید برسد نرسیده است.

دکتر حبیبزاده: این هم طبیعی هم هست یک قسمتش. چون این باید آن قدر صحبت و بحث شود و همه هم فکرشان را باید بیاورند در حوزه ای تی بگذارند، بعد بتوانیم بگوییم که این عمیق تر شد. ولی خب یک طرف پتانسیلش آن قدر بوده، منابعش آن قدر بوده، همانقدر هم همت کرده یک عرضه ای کرده، جای تقدیر دارد ما منکر آن نیستیم، اما از لحاظ عمق اگر بخواهیم بررسی کنیم، هنوز به عمقی که باید برسد جا دارد تا برسد. و می‌رسد ان شاءالله یک روزی هم، ولی خب یک دهه فکر کنم طول بکشد چنین اتفاقی بیفتد.

حقوق خوان: شما در یکی از سخنرانی هایتان وضع کتب موجود را به این صورت نقد کرده بودید که به زبان انگلیسی ترجمه نمی‌شود و این انتقادات به انتشارات بود که ما معرفی نمی‌کنیم کتاب‌های خودمان را به جهان. حالا به نظرتان، نه فقط در حوزه حقوق فناوری اطلاعات به صورت خاص، بلکه به صورت کلی، کدام کتاب‌ها را در این حد می‌بینید که ما می‌توانیم حتی به خارج عرضه کنیم و به زبان انگلیسی ترجمه کنیم؟

دکتر حبیبزاده: بله، من یک بحثی داشتم که در دانشگاه تهران آن را ارائه کردم تحت عنوان «چرا جهانی نشده‌ایم؟»؛ چرا نتوانستیم یکی از اساتید خودمان را در سطح جهان بشناسانیم؟ حداقل یک ایرانی را با نام او بشناسند که این از کشور فلان حقوقدان هست مثلاً. این را من قبلاً داشتم بحثش را؛ خلاصه‌اش این هست که ما از نظر داده و تولید محتوا، واقعا و منصفانه صحبت بکنیم آن قدر محتوای قویتری داریم که به دنیا عرضه بکنیم و با روی باز عرضه

بکنیم. من خودم کتاب‌های خارجی را خواندم و Research کردم، مگر چه چیزی از ما اضافه تر دارند آنها؟ ما مگر چه کمی از آنها داریم؟ مخصوصاً در حقوق سنتی؛ یعنی بحث حقوق خصوصی و جزا و اینطور رشته هاست، نه رشته های جدید مثل حقوق پزشکی و مالکیت فکری یا رشته آئی تی که داریم صحبتش را می‌کنیم. ما قشنگ می‌توانیم عرضه بکنیم به دنیا داشته های حقوقی خودمان را. منتها اتفاقی که اینجا افتاده این است که هم مؤلف‌ها به نظرم یک ذره کوتاهی کردند، بها ندادند، ملی فکر کردند، جهانی فکر نکردند، هم اینکه ناشرها و هم نظام آموزشی. اگر یک تیمی تشکیل شود. حتی در حوزه ها هم همینطور است. من سه روز پیش در جلسه ای با بعضی آقایان طلبه بودم و به آنها نظر خودم را به عنوان یک معلم دانشگاه عرض کردم، در حوزه هم این قدر اسناد و کتب خیلی قدیمی، قوی، محکم، هنوز هم دارد چاپ می‌شود، روز به روز هم دارد Develop می‌شود چکش کاری می‌کنند، چرا اینها را در دنیا نمی‌شناسند؟ اتفاق افتاده که من رفتم دانشگاه لندن Search کردم Islamic Law حقوق اسلام، دیدم که مثلاً عمر بن عثمان نوشته این کتاب را، همه اش سنی ها نوشته‌اند، حالا در بهترین حالت، نگوییم وهابی ها؛ یعنی آن خارجی وقتی حقوق اسلام را می‌خواهد مطالعه بکند، از دید یک سنی مطالعه می‌کند. اما اگر ما بتوانیم که می‌توانیم و کار ساده‌ای است، یک تیم قوی حرفه ای درست کنیم، که کتاب‌های تراز اول ما را، مثلاً آقای کاتوزیان را - مثال عرض می‌کنم آقای کاتوزیان را، سوء برداشت نشود که ایشان را مثال می‌زنم، چون نامش آشناست و ۳۰، ۴۰ جلد کتاب نوشته است - اگر ما این را ترجمه به انگلیسی روان بکنیم و به ۵۰۰ کتابخانه حقوقی دنیا اهدا کنیم رایگان، نخواهند گرفت؟ صد در صد می‌گیرند. بعد قطعاً می‌بینید که چقدر خوب ما در دنیا مطرح می‌شویم. یعنی هر کس برود آنجا سرچ کند، کتاب‌های ما هم می‌آید. یا حتی کتاب‌های مرجعی که در حوزه داریم، مکاسب و رسائل و شرح لمعه را ترجمه خوب انگلیسی کنیم، به عنوان منابع فقهی دست اول، به دنیا هم عرضه کنیم، قبول نخواهند کرد از ما؟ اتفاقاً آنجا هست که ارزش‌های فقهی و حقوقی ما هم دیده خواهد شد. بله من گفته ام **ما جهانی نشده ایم. به خاطر اینکه ما از زبان انتقال که انگلیسی هست استفاده خوبی نکرده ایم. اما اگر همین داده ها و داشته های ما در دست همان خارجی‌ها بود الان دنیا را پر کرده بودند با بوق و کرنا.**

حقوق خوان: آقای دکتر! اگر بخواهید مصداقی بحث کنید می‌توانید چندتا کتاب را به ما معرفی کنید که خوب بود اینها ترجمه می‌شد، شاید یکی این سخنرانی را می‌خواند و ناشر بود به فکر افتاد این کار را انجام دهد.

دکتر حبیبزاده: هست، ولی چون اساتید متعدد هستند و من ترجیح می‌دهم اسم نبرم. ولی خب تمام کتاب‌ها به خصوص جزایی ما و کتاب‌های حقوق خصوصی ما حداقل این دو تا را دارم عرض می‌کنم، واقعاً قابلیت اینکه به دنیا عرضه بکنیم را داریم. دیگر من اسم نمی‌برم از استادها که همه شان محترم هستند. حالا تفاوت خاصی هم با هم ندارند مخصوصاً در سطوح بالا اگر بخواهیم بحث بکنیم. سوء تفاهم نشود. کتاب‌های جزای خوب ما، کتاب‌های حقوق خصوصی ما، حتی کتاب‌های تجارت ما تا حدودی همه‌شان قابلیت انتشار را دارند. حتی کتاب‌های فقهی ما را بیاوریم ترجمه کنیم و به دنیا عرضه کنیم، هیچ مشکلی نیست.

حقوق خوان: یکی از پژوهشگرها یک بحثی را مطرح می کردند که با توجه به اینکه در زمان گذشته که این اساتید قدیمی تر ما بودند که حالا یک سری شان فوت کردند و یک سری شان خیلی سنشان بالا رفته، کتاب هایی را نوشتند، زمان آنها خیلی بحث ارجاعاتی که الآن به روز شده و تغییر کرده طریقه ارجاع دادن و خیلی دقیق تر شده را آن زمان رعایت نکردند. ما اگر کتب آنها را ترجمه کنیم اصلا امکان دارد به عنوان سرقت ادبی محکوم شویم. شما چنین چیزی را صادق می دانید یا نه؟

دکتر حبیب زاده: نه. ببینید، اینجا یک بحث پیش می آید که الآن هم در عامل پژوهش رواج دارد. الآن شما فرض کنید من این صحبت را خدمت شما انجام دادم؛ مثلا یک آیه می گویم، دیگر نمی گویم کدام سوره بود، شما آن را پیدا می کنید. یک موقع می گویم در فقه چنین قاعده ای وجود دارد، نمی گویم در کدام کتاب. شما می روید آن منبع را در نرم افزارهایی که الآن وجود دارد، مثلا جامع کتب فقهی هستش سرچ می کنید و می گوید آقا این نظر فقهی در فلان کتاب آمده. پس الآن در بحث های حوزوی من بیشتر در ارتباط هستم و دوست دارم استفاده کنم. آدم با اساتید صحبت می کند، حوصله ندارد بگوید کی چی و کجا گفت، شاگردهای آنها باید منبع یابی کنند روی این کار. این مانع کار ما نیست برای جهانی شدن. برای مرتفع شدن این مانع می توانیم منبع یابی بکنیم. یعنی می خوانیم می بینیم آقای کاتوزیان این بحث را از فقه آورده ولی منبع نداده بهش، می توانیم راحت این را سرچش کنیم و ببینیم منبعش کجاست.

حقوق خوان: در واقع با یک سری اصلاحات می شود این کار را کرد.

دکتر حبیب زاده: بله، آن مانع نیست. کار شکلی است اصلا. کار دشواری نیست و نباید مانع آن حرکت عظیم جهانی شدن شود.

حقوق خوان: به عنوان آخرین سوال، ما الآن چقدر راه داریم و چه کارهایی باید انجام بدهیم برای اینکه دانشگاه ها و سطح آموزشی مان به دانشگاه های سطح اول جهان نزدیک بشود؟

دکتر حبیب زاده: من فکر می کنم در این فضایی که قرار داریم، راه زیادی داریم. بدون تعارف. هم باید نظام آموزش تکان بخورد و دقیق تر و فنی تر بشود. از سرفصل ها بگیرید تا سبک آموزش در کلاس ها. هم اساتید ما باید یک پتانسیل های خاصی را پیدا بکنند. از شیوه تدریس گرفته، تخصص گرایی و به روز شدن و اینها. در دسترس بودن. خودشان را در اختیار دانشجو قرار دادن. به اضافه و مهمتر از همه اینها اینکه حوزه استادی را، و کورس معلمی را، شرافت معلمی را یک رسالت بدانند نه شغل. دیگر این مهمتر از همه شان هست. هم در حوزه دانشجوی های خودمان. که دانشجوی های ما باید از بی هدف بودن، از اینکه فکر کنند علم برای پول هست، از اینکه دنبال مدرک فقط باشند، از اینکه دنبال حاشیه های افراطی باشند. از اینکه نسبت به خیلی چیزها توهمی فکر بکنند و از اینکه همیشه در گذشته یا در آینده زندگی بکنند. هیچوقت در حال زندگی نکنند. اگر این رشته قبول می شدم. اگر آینده این اتفاق بیفتد. نه، حال را دریاب. در نمی یابند. **خیلی از دانشجویان ما یا در گذشته هستند یا در آینده. در حال نیستند. از گذشته عبرت بگیریم، برای آینده برنامه ریزی کنیم ولی در حال زندگی کنیم.** به اضافه اینکه نظام آموزشی هم از ابعاد مختلف، از جمله اینکه بالاخره یک رابطه معقولی بین دانشجویانی که داریم می گیریم با فضای جامعه وجود داشته باشد. ما هیچوقت ملزم

نیستیم که به خاطر اینکه دانشگاه‌ها را پر کنیم جوان‌ها بیرون مانده‌اند، ظرفیت‌ها را بیخود افزایش دهیم، و توقعات کاذب در جامعه تولید نکنیم. اصلاً ما ملزم نیستیم این کار را انجام دهیم. علم ارزشمند هست، اما به هر قیمتی هم نباید توازن را به هم ریخت.

حقوق خوان: آقای دکتر! به سایت حقوق خوان که سایت نوپایی است سر زده‌اید؟ آن را چطور دیده‌اید؟

دکتر حبیبزاده: بله، اخیراً که همین همایش [راه و رسم حقوق خوانی] هم برگزار شد من رفتم دیدم. من خیلی از مخصوصاً مصاحبه‌ها و برنامه‌هایش استفاده کردم. ولی من فکر می‌کنم این سایت باز هم جای کار دارد، می‌تواند با این دیدگاه که دوره‌های کوتاه مدت آموزشی بگذارد، کارگاه‌مانندی، می‌تواند این قابلیت را دارد و در آن همایش هم نشان داد که می‌تواند این کار را انجام بدهد. دوماً اینکه همیشه دانشجویان را برایش دغدغه ایجاد کند در نوشته‌هایش. چون در بعضی کلیپ‌ها بود و این باید ادامه پیدا کند. سوماً اینکه با اساتید برجسته حقوقی ما به تناوب، حداقل ماهیانه هم شده، مصاحبه داشته باشد، صاحب قلم هستند، صاحب فکر هستند، مصاحبه داشته باشد تا حرف‌های اینها را که راه‌ها را خیلی سال‌های قبل رفتند و خیلی تجربه‌های گران‌سنگ دارند، در اختیار دانشجوی امروز قرار دادن، این هنر هست. که دانشجوی حرف خوب بشنود از آدم بزرگ. نرویم هر مصاحبه‌ای را منتشر کنیم. البته من اگر اینجا در خدمت شما هستم به عنوان یک دانشجوی دارم خدمتتان صحبت می‌کنم و شما محبت داشتید و الاً هیچوقت حرف‌های خودم را قابل به عرضه به دوستان نمی‌دانم.

حقوق خوان: آقای دکتر! به پایان مصاحبه رسیدیم و شما تعریف خاص‌تان از موفقیت را برای ما نگفتید...

دکتر حبیبزاده: درباره موفقیت، تعریف من از موفقیت تعریف مرسوم نیست که طرف رفت درس خواند، دکترا گرفت، رشته خوب درس خواند، الان استاد دانشگاه شده، زندگی دارد، اینها تعریف من از موفقیت نیست. تعریف من از موفقیت آن تعریفی است که خودم از قرآن برداشت کردم. خداوند در قرآن یک چیز از ما خواسته. و آدم موفق را آدمی دیده که فقط یک ویژگی دارد و آن هم «بندگی خدا را کردن» است. من معتقدم هر کس که خوب خدا را بندگی می‌کند، ولو کفّاش باشد، ولو نجّار باشد، استاد دانشگاه باشد، مجتهد باشد، فرق نمی‌کند. لباس و عنوانش مهم نیست. هر کس که خوب بندگی خدا کرد آن آدم موفق است. و قلباً دارم عرض می‌کنم که من خودم را با این معیار آدم موفق نمی‌دانم، چون که معتقد هستم بنده خوبی نبودم.

حقوق خوان: ان شاء الله با این تعریفی که شما می‌کنید همه به موفقیت برسیم. تشکر از وقتی که برای حقوق خوان و دانشجویان حقوق ایران گذاشتید.

دکتر حبیبزاده: ان شاء الله. من هم تشکر میکنم از شما. موفق باشید.

حقوق خوان



@Hoghoughkhan

@Hoghoughkhan